

نظریه های بهره و ربا

سیدعباس موسویان



نقد و نظر / سال پنجم / شماره اول و دوم، ۱۵۴

مجله وزین «نقدونظر» در شماره ۱۲ خود، با چاپ مقاله ای تحت عنوان «تفاوت ربا و بهره بانکی» از جناب آقای دکتر موسی غنی نژاد، زمینه را برای گفتگویی علمی پیرامون یکی از موضوعات مهم اقتصادی فراهم نمود. نویسنده مقاله با ارائه نظریه ای مبنی بر تفاوت ماهوی ربا و بهره نظام سرمایه داری معتقد است که تلاش برای تغییر نظام بانکی کشورهای اسلامی در جهت حذف بهره و کوشش برای ارائه الگوهای بانکداری بدون بهره، همگی ناشی از یکسان انگاشتن بهره و رباست و چون این پندار صحیح نیست پس همه این تلاشها و کوششها بی مورد و غیر لازم خواهد بود. جایگاه علمی نظریه پرداز و برخورداری مقاله از روش بحث علمی و منطقی، انگیزه ای شد تا این جانب ملاحظات و نظرات خود را درباره آن، در قالب مقاله ای تحت عنوان «بهره بانکی همان رباست» در اختیار مجله قرار دهم که در شماره بعدی به چاپ رسید. برخورد محققانه و عالمانه نویسنده با نظرات مذکور و اعلام آمادگی ایشان برای استمرار گفتگو، در مقاله ای تحت عنوان «بحثی در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی» که در شماره اخیر نقدونظر (۱۵-۱۶) چاپ شده، سبب شد تا این جانب فرصت را مغتنم شمرده، نوشتاری تهیه کنم و از این

پیشنهاد گفتگو عملاً استقبال کنم.

پیش از شروع بحث، بیان چند نکته را مناسب می‌دانم: نخست، از تواضع و ادب جناب آقای غنی نژاد تشکر می‌کنم که با وجود گرفتاریهای علمی، فرصتی را برای مطالعه دقیق مقاله «بهره بانکی همان ریاست» گذاشتند و با طبع کریمانه شان صراحت قلم من را به دل نگرفته، بلکه آن را حمل بر اجتناب نویسنده از حاشیه رفتن کرده‌اند. همچنین از این که با طرح عمیق تر موضوع، فضای مناسب تری برای بحث و گفتگو فراهم نموده‌اند، خوشحالم و امیدوارم با پی گیریهای حقیقت جویانه به نتایج مطلوبی برسیم. دوم این که، در مباحثات طلبگی رسم بر این است که جهت اجتناب از تکرار مطالب و طولانی شدن بحث، مسائل مورد قبول دو طرف، به طور صریح اعلام می‌گردد؛ و از این جهت از استاد ارجمند، جناب آقای غنی نژاد، گله دارم که در نوشتار دوم خویش، در عین حال که می‌نویسند: «از تذکرات فاضلانه ایشان درباره تاریخ اقتصادی صدر اسلام نکات جالبی آموختم که جای سپاس فراوان دارد»^۱ هیچ اشاره ای ندارند که از مطالب مذکور چیزی را هم قبول کرده‌اند یا نه. این ابهام، موجب تکرار برخی از مباحث خواهد شد که پیشاپیش عذر می‌طلبم. نکته سوم این که، بحث درباره حرمت یا حلیت بهره بانکی به شکلهای مختلفی می‌تواند مطرح شود، که از جهت روش استدلال و نتایج فقهی مترتب بر آن متفاوت هستند و خلط آنها بحث را همانند کلاف سردرگمی می‌کند که شروع و پایان آن معلوم نمی‌شود. بر این اساس، گفتگو را با بیان نظریه های قابل طرح پیرامون ربا و بهره آغاز می‌کنم و از جناب دکتر غنی نژاد نیز استدعا دارم که مدعا و روش بحثشان را مشخص کرده، متناسب با آن استدلال کنند.

نظریه های قابل طرح پیرامون ربا و بهره

از زمانهای کهن پیشامد حوادث گوناگون، برنامه زندگی مردمان را مختل کرده، آنان را از دسترسی به نیازمندیهای زندگی باز می‌داشت. فکر ذخیره سازی و پس انداز برای دوره های سخت اقتصادی، گرچه تاحدی می‌توانست بخشی از نگرانیها و اضطرابها را کاهش دهد، ولی کافی نبود؛ تا این که رفتار قرض به عرصه روابط اقتصادی جوامع راه یافت. بدین ترتیب، قرض کننده می‌توانست با استفاده از مازاد تولید و درآمد دیگران، مشکلات موقت خود را حل کند؛ همچنان که قرض دهنده با دادن قرض، علاوه بر حفظ اموال خود از خطر سرقت و فساد،



هزینه نگهداری آنها را نیز به گیرنده منتقل می‌کرد. بتدریج قرض، که توانسته بود مشکل هر دو گروه را حل کند، در سایه آزمندی انسان رنگ خیرخواهانه خود را از دست داد و صاحبان پس انداز دریافتند که می‌توانند در برابر اعطای قرض، زیاده‌ای به نام ربا دریافت کنند. پیدایش پول بویژه پولهای فسادناپذیر فلزی، که اندوختن آن هزینه‌ای بسیار اندک داشت، قدرت چانه زنی قرض دهندگان را بالا برد، به گونه‌ای که جز با درصدهای بالا حاضر به قرض دادن نبودند.

با گذشت زمان و تکامل شیوه‌های تولید و پیدا شدن جایگاهی برای سرمایه در کنار نیروی کار، عرصه جدیدی برای رفتار قرض پدید آمد. کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانی که برای فعالیت اقتصادی سرمایه کافی نداشتند، به صاحبان پس انداز روی آوردند و بدین ترتیب در کنار قرضهای مصرفی، قرضهای تولیدی و تجاری شکل گرفت.^۲

در برهه‌ای از زمان، دین اسلام گرفتن هر نوع فایده در مقابل قرض را ربا دانسته، آن را تحریم نمود و مرتکبان آن را جزء محاربان با خدا و رسول خدا قلمداد کرد.^۳

با فرا رسیدن عصر حاضر، با گسترش نیازهای مصرفی و سرمایه‌گذاری از یک سو و رشد پس اندازهای صاحبان سرمایه‌های مالی از سوی دیگر، و پیدا شدن صنعت بانکداری مدرن و ابداع انواع پولهای اعتباری از جهت دیگر، رفتار «قرض با فایده» از جهت ابزارها و روشها پیچیده‌تر و کامل‌تر گردید.

اکثر فقهای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت، با قطع نظر از محل تأمین منابع بانک و انگیزه متقاضی وام و اعتبارات بانکی و نیز با قطع نظر از این که نرخ بهره بانکی چگونه شکل می‌گیرد، به قرارداد منعقد شده بین بانک و مشتری نگاه کرده، دیدند بانک مبلغی را به عنوان وام و اعتبار به تملیک مشتری در می‌آورد و بعد از مدتی همان مبلغ را همراه با زیاده‌ای باز پس می‌گیرد؛ و از آنجا که فقها ماهیت این قرارداد را همان قرض ربوی دانستند، حکم به ربوی بودن آن کرده، بهره بانکی را همان ربا تلقی کردند. در مقابل، از حدود صد سال پیش برخی سعی کرده‌اند به گونه‌های مختلف مسأله بهره بانکی را از ربا جدا کرده، حکم حرمت را از آن بردارند. و برای این منظور، نظریاتی ارائه کرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:



۱. تفاوت ماهوی ربا و بهره

اولین تلاش در این زمینه، مربوط به برخی از علمای الازهر می‌شود که حدود صد سال پیش به تبع برخی از روحانیون کلیسا ادعا کردند که زیاده‌ای که در قرارداد قرض به عنوان «ربا» در اسلام و مسیحیت تحریم شده، زیاده فاحش و «اضعافاً مضاعفه» است و این با بهره بانکی که زیاده معقول و عادلانه‌ای است تفاوت دارد.

دومین تلاش در این زمینه مربوط به جناب دکتر غنی نژاد است. ایشان معتقدند:

«آنچه در اسلام به عنوان ربا ممنوع شده بازده ثابت یا از پیش تعیین شده در معاملات مالی است که در یک نظام اقتصادی مبتنی بر بازار رقابتی غیرممکن است و نرخ بهره درآمد کاملاً متغیری است که به هیچ وجه از قبل به طور دقیق قابل پیش بینی نیست و تحت تاثیر عوامل مؤثر بر بازار که غیر قابل پیش بینی اند تغییر می‌یابد».^۴

چنانکه پیداست، محققى که مدعى وجود تفاوت ماهوى بين ربا و بهره است، باید خواص اصلی و ذاتی زیاده‌ای را که به عنوان ربا مطرح است و زیاده‌ای را که به عنوان بهره مطرح است، به دقت مورد مطالعه و مقایسه قرار دهد تا بتواند تفاوت آن دو را اثبات کند؛ و روشن است که اگر به چنین نتیجه‌ای برسد تمام انواع قرض با بهره، اعم از مصرفی و تجاری و تولیدی، از حکم ربا خارج خواهند بود.

۲. توسعه کاربردهای قرض با فایده

گاهی با پیشرفت علم و دانش بشری و اختراع ابزار جدید، پدیده خاصی کاربردهای متعددی پیدا می‌کند و در اثر آن، حکم شرعی استعمال آن پدیده نیز متحول می‌شود. برای مثال، «خون» با این که در زمانهای سابق و اکنون، دارای یک ماهیت است، اما چون در صدر اسلام و قرون بعدی هیچ کاربردی جز خوردن نداشت و اسلام خوردن خون را حرام می‌دانست، فقها حکم به بطلان خرید و فروش آن کرده، ثمن آن را سحت و اکل مال بباطل می‌دانستند. لکن با پیشرفت علم و دانش و فراهم شدن کاربردهای عقلایی و مفید برای خون، فقها در حکم خون توسعه دادند و استفاده‌های عقلایی آن را مجاز، و خرید و فروش آن به جهت رسیدن به مقاصد عقلایی را صحیح و نافذ دانستند. در اینجا، با این که هیچ تحول ماهوی روی خون انجام نگرفته و خون در جوامع





مدرن و پیشرفته همان ماهیت خون در جوامع سنتی را دارد، پیشرفت علم و تکنولوژی کاربردهای سودمند و مجازی برای آن فراهم کرده است.

در مورد «قرض با فایده» نیز چنین مسأله‌ای ادعا می‌شود؛ می‌گویند در جوامع سنتی معیشتی، مانند اقتصادهای روستایی و عشایری خودکفا، که تولیدکنندگان علاوه بر تولید کالاهای مصرفی، ابزار ابتدایی تولیدشان را نیز خود تولید می‌کنند، تقاضا برای سرمایه صورت نمی‌گیرد و در نتیجه، تمام استقراضها برای امور مصرفی و معیشتی خواهد بود. بنابراین، فایده و زیاده‌ای که قرض‌کننده می‌پردازد نه از ناحیه ارزش افزوده فعالیت اقتصادی، بلکه از ناحیه درآمد یا ثروت خویش خواهد بود. اما با گذشت زمان و گسترش روابط اقتصادی و تقسیم کار و تخصصی شدن هرچه بیشتر تولید و پیدایش نظام اعتباری و بانکداری جدید، «قرض با فایده» کاربردهای مهم‌تر و مفیدتری پیدا می‌کند. در حال حاضر در سایه نظام بانکداری مدرن، وجوه مازاد بر نیاز مصرفی مردم از طریق انواع سپرده‌های بانکی تجهیز شده، به سهولت در اختیار تولیدکنندگان قرار می‌گیرد و تولیدکننده با استفاده از منابع بانک به توسعه تولید پرداخته، ایجاد ارزش افزوده می‌کند و در هر مقطع زمانی بخشی از آن ارزش افزوده را به عنوان بهره به بانک می‌پردازد. بنابراین، اگرچه کاربانک اعطای وجوه و پس گرفتن آن همراه با زیاده است، که از جهت ماهوی همان قرض ربوی است، لکن پیشرفت علوم و تخصصی شدن تولید، کاربردهای جدید و سودمندی برای قرض فراهم کرده و قرض‌کننده مبلغ اضافی (ربا و بهره) را نه از ثروت و درآمد خود، بلکه از ناحیه ارزش افزوده می‌پردازد. در نتیجه، آن آثار سوء قرضهای ربوی سابق را نخواهد داشت.

اگر محقق بتواند چنین نظریه‌ای را به اثبات برساند کاربردهای جدید قرض ربوی، از حکم قرضهای ربوی سابق خارج خواهند بود، اما کاربردهای مشترک به حکم سابق باقی خواهند ماند.

۳. خالی شدن قرض با فایده از علت تحریم

گاهی پدیده‌ای به جهت دارا بودن ویژگی‌ای حرام می‌گردد؛ سپس به مرور زمان، خود به خود یا با دخالت عوامل خارجی، آن ویژگی را از دست می‌دهد. در این صورت، حکم حرمت نیز مرتفع می‌شود. برای مثال، شراب به خاطر ویژگی مست‌کنندگی حرام است. حال اگر خود به خود یا با افزودن موادی به آن، این ویژگی را از دست بدهد حکم حرمت برداشته می‌شود. در

مورد قرض با فایده نیز ادعا می شود که علت تحریم چنین قرضهایی ظلم و ستمی است که قرض دهنده نسبت به قرض گیرنده روا می دارد و با تحولات اقتصادی و به وجود آمدن نظام نوین بانکداری، وامها و اعتبارات بانکی خالی از چنین ظلمی شده اند؛ بنابراین مشمول حکم حرمت نخواهند بود.

در این نظریه، محقق باید اولاً با مطالعه آیات و روایات، علت تامّ و منحصر حرمت ربا را کشف کند؛ ثانیاً با مطالعه ویژگیهای معاملات بانکی (وامها و اعتبارات) نشان دهد که آنها واجد آن علت نیستند. در این صورت، طبق قاعده مسلم فقهی که می گوید «العلّة تُعمّم و تُخصّص»، می توان نتیجه گرفت که معاملات بانکی مشمول حکم حرمت ربا نیستند.

۴. ضرورت قرض با فایده

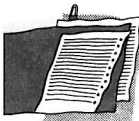
برخی از محققان با قطع نظر از مباحث ماهوی و تحولاتی که پدید آمده، مدعی اند که بر فرض هم بهره بانکی همان ربا باشد، امروزه نظام بانکی با سیستم خاص خود برای هر کشوری ضرورت دارد. چرا که بدون آن، تخصیص بهینه منابع با اشکال مواجه شده، بخش مهمی از سرمایه ها هدر رفته، در نتیجه سطح رفاه جامعه کاهش می یابد.

برای اثبات این نظریه محقق باید اثبات کنند که اولاً، نظام بانکی برای تجهیز و تخصیص منابع ضرورت دارد. ثانیاً بانک غیر از طریق «قرض با فایده» نمی تواند از طریق دیگری عمل کند؛ یعنی غیر از سیستم بهره سیستم کارایی برای اداره بانک وجود ندارد. اگر این دو مقدمه ثابت شود می توان مطابق قاعده مسلم فقهی «الضرورات تبيح المحذورات» نتیجه گرفت که معاملات بانکی با حفظ حدود و ضوابط اضطرار مجاز است.

مباحث جناب دکتر غنی نژاد در عین حال که از جهت محتوایی مفید و با ارزشند، از جهت مدعا و روش بحث و اقامه دلایل مناسب، آشفته به نظر می رسند. ایشان گاهی در مقام اثبات تفاوت ماهوی ربا و بهره بانکی برآمده، می گوید:

«ربا درآمدی قطعی و از پیش تعیین شده است، در حالی که بهره قیمت پول است که به تغییر میزان عرضه و تقاضای پول تغییر می کند.»^۵

زمانی با تأیید تلویحی یکی بودن قرض ربوی و قرض با بهره، مدعی پدید آمدن عرصه های جدید برای استقرار شده، می گوید:



«اقتصاد صدر اسلام به رغم آن که تجارت در آن نقش مهمی داشت، یک نظام اقتصاد بازار نبود. روابط بازار در آن محدود به عرصه توزیع (تجارت) بود و عرصه تولید اساساً خارج از این روابط قرار داشت. از این رو سرمایه در آن زمان تنها به صورت سرمایه تجاری قابل تصور بود و سرمایه تولیدی در نظام فکری انسانهای آن روزگار نمی توانست جایی داشته باشد.»^۶

و زمانی دیگر در صدد اثبات این مطلب برمی آید که قرض ربوی به جهت خصصت ظالمانه بودنش حرام گشته و این خصصت با تحولات روابط اقتصادی، بویژه با پدید آمدن نظام بانکی، از بین رفته است. ایشان در این باره می گوید:

«دو تز یا نظریه مورد اشاره ... در مقاله پیشین من، در واقع مقدمه های استدلالی بودند برای رسیدن به این نتیجه که اگر قرض ربوی عقد ظالمانه ای است بانکداری مدرن مبتنی بر بهره نه تنها نظام ظالمانه ای نیست، بلکه تدبیر اقتصادی بسیار مهم و مفیدی است در جهت رفاه هر چه بیشتر مردم و جلوگیری از اتلاف منابع.»^۷

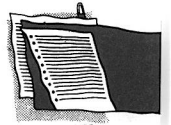
و بالاخره گاهی ایشان گویا از مباحث معرفت شناختی دست برداشته، به دنبال اثبات ضرورت وجود بانکداری مبتنی بر بهره رفته، می گوید:

«نظام بانکداری مبتنی بر بهره دارای کارکرد اقتصادی بسیار مهمی است که حذف آن منتهی به ناممکن شدن محاسبه هزینه تولید، تخصیص نامطلوب منابع، پایین آمدن بهره وری اقتصادی و خلاصه، هدر رفتن بخش مهمی از منابع سرمایه ای و در نتیجه، کاهش سطح رفاه در جامعه می گردد.»^۸

یا می گوید:

«کارکرد مهم و اساسی نظام بانکداری مبتنی بر سپرده گذاری [با بهره]، عبارت است از هدایت پس اندازهای کوچک و متوسط که در کل جامعه اغلب رقم چشم گیری را تشکیل می دهند، به سوی تولید و سرمایه گذاری مولد، با از میان برداشتن نظام سپرده گذاری نه تنها پس اندازکنندگان از حق انتخاب مطلوب بی نصیب می شوند، بلکه مهم تر از آن بخش بزرگی از منابع پولی و سرمایه ای جامعه به هدر می رود.»^۹

البته ممکن است ایشان به این تقسیم بندی راضی نباشند و همه استدلالهای خود را در جهت



اثبات تفاوت ماهوی ربا و بهره بدانند، لکن چنانچه گذشت، هر استدلالی روش و نتایج خاص فقهی خود را می طلبد که با همدیگر متفاوتند. بنابراین اگر ایشان قصد دارند نظریه شان مبنای استنباط فقهی قرار گیرد، بایستی مدعای خویش را مشخص کرده، دلایل مناسب آن را اقامه کنند و از طرح دلایل اعم و اخص بپرهیزند.

البته هیچ ضرورتی ندارد که ایشان خود را منحصر به نظریه خاصی کنند، بلکه می توانند حتی هر چهار نظریه را در طول هم ادعا کنند. برای مثال بگویند: اولاً به فلان دلیل، ربا و بهره دو ماهیت متفاوتند؛ ثانیاً بر فرض که از جهت ماهیت یکی باشند، امروزه کاربردهای جدیدی برای قرض همراه با فایده پدید آمده که خالی از مفاسد قرضهای سابق است؛ ثالثاً بر فرض که ربا و بهره از جهت ماهیت و موارد کاربرد یکی باشند، نظام بازار و بانکداری مدرن قرضهای با فایده را از ویژگی ظلم، که علت تحریم رباست، خالی کرده است؛ و رابعاً اگر از همه ادعاهای سابق نیز دست برداریم قرضهای با بهره و نظام بانکداری با بهره امروز، تنها راه تخصیص بهینه منابع است و از این جهت ضرورت دارد.

حال به منظور حفظ امانت و روشمند شدن گفتگو، نوشتار حاضر را به بررسی اولین نظریه جناب دکتر غنی نژاد اختصاص می دهم و مباحث دیگر را به مقالات دیگر واگذار می کنم.

موضوع بحث

جناب دکتر غنی نژاد در مقاله نخست خویش تحت عنوان «تفاوت ربا و بهره بانکی» نظریه ای ارائه کردند که خلاصه آن بدین قرار است:

«آنچه در اسلام به عنوان ربا تحریم شده عبارت از درآمد واقعی، قطعی، ثابت و از پیش تعیین شده برای قرض دهنده است که تنها در صورتی تحقق پیدا می کند که اولاً تورم برای مدت زمان طولانی صفر باشد، ثانیاً قیمت‌های نسبی حتی درازمدت دچار نوسانهای مهمی نگردد. و این تنها در جوامع با اقتصاد معیشتی-سنتی قابل تصور است. زیرا در این جوامع به علت این که روابط مبادله ای پولی در حاشیه فعالیت‌های اصلی تولیدی قرار دارند و نیز به علت بطنی بودن تحرك اجتماعی و اقتصادی و کندی بسیار زیاد تحولات فنی و تکنولوژیک تغییرات در قیمت‌های نسبی و نیز سطح قیمت‌ها حتی در درازمدت بسیار ناچیز





است. تنها در چنین شرایطی است که بازدهی اسمی و واقعی پول یکی می شود و تعریف ربا معنی خود را پیدا می کند. اما در نظام اقتصادی مبتنی بر بازار که قیمت‌های نسبی، میل نهایی به پس انداز و بازدهی سرمایه به علت دگرگونی ذائقه‌های مصرف کنندگان، تحرك شدید عوامل تولید و تحولات سریع فنی و تکنولوژیک دائماً در حال تغییرند، هیچ معامله مالی با بازده ثابت یا از پیش تعیین شده ممکن نیست؛ و تنها چیزی که در اقتصاد بازار برای بانک و سپرده گذار بانک مطرح است بهره اسمی است. اما درآمد واقعی نه تنها ثابت و از پیش تعیین شده نیست، بلکه چه بسا در اثر تغییرات قیمت‌های نسبی و تورم، منفی یا صفر شود. پس ربا به عنوان درآمد واقعی قطعی و ثابت تنها در جوامع سنتی متصور است و چیزی که در اقتصاد بازار مطرح است بهره اسمی است که درآمد واقعی غیر قطعی و متغیر و غیر قابل پیش بینی از قبل است.^{۱۰}

چنانکه در مقاله قبل بیان شد، ارکان اصلی این نظریه سه چیز است:

۱. تعریف ربا به «بازده ثابت از قبل تعیین شده» و تفسیر آن به «درآمد واقعی قطعی از قبل تعیین شده»؛
۲. چنین تعریفی در شرایطی تحقق پیدا می کند که اولاً تورم صفر باشد و ثانیاً قیمت‌های نسبی، حتی در درازمدت، دچار نوسانهای مهم نگردد؛
۳. این دو شرط، تنها در جوامع سنتی معیشتی که به جهت عدم پیشرفت فن آوری و عدم تغییر سلیقه‌ها، قیمت‌های نسبی ثابت می ماند و تورمی وجود ندارد تحقق پیدا می کند. بنابراین در اقتصادهای جدید، به علت تورم و تغییرات دائمی قیمت‌های نسبی، امکان تحقق ربا وجود ندارد و در مقابل، با پدیده کاملاً متغیری به نام «بهره» مواجه هستیم که حتی ممکن است منفی یا صفر باشد.

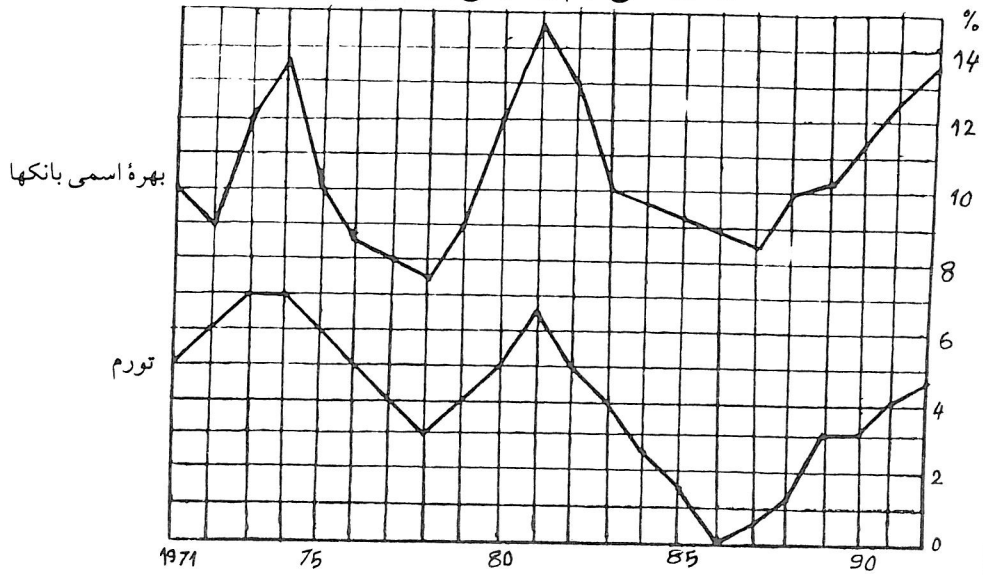
قلمرو و عمر نظریه

قبل از بررسی نظریه، تذکر این نکته را لازم می دانم که اگر نظریه جناب دکتر غنی نژاد اثبات شود اختصاصی به بهره بانکی نخواهد داشت؛ بلکه شامل قرض‌های با بهره شخصی نیز می شود. وقتی که فردی مبلغ یک میلیون تومان با بهره اسمی بیست درصد به مدت یک سال به دیگری قرض

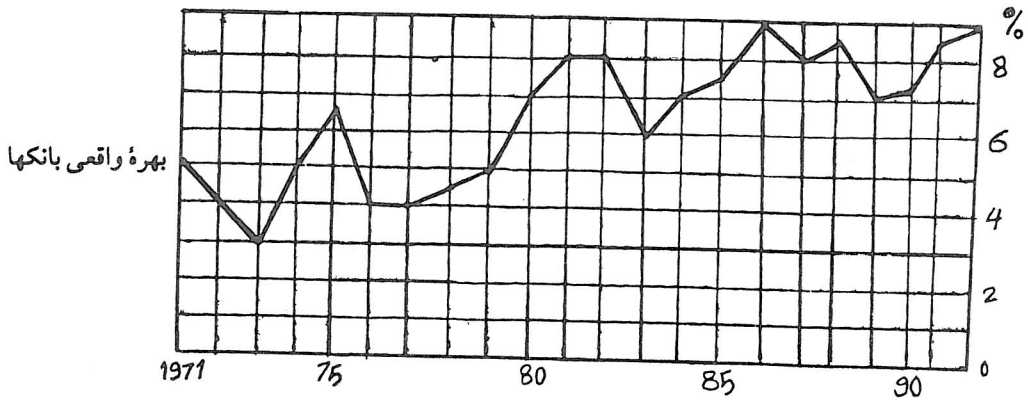
می دهد به جهت وجود نرخ تورم مثبت و تغییرات دائمی قیمت‌های نسبی هیچ معلوم نیست که قرض دهنده در پایان سال چقدر درآمد واقعی خواهد داشت. در نتیجه، طبق نظریه ایشان چنین زیاده‌ای ربا نخواهد بود. بنابراین هیچ نیازی نیست که ایشان نظریه خود را منحصر به «بهره بانکی» کنند، بلکه می‌توانند ادعای «تفاوت بین ربا و بهره» نمایند. و از اینجا روشن می‌شود که برخی از تلاش‌های ایشان، گرچه فی‌نفسه مفید است و در قالب نظریات دیگر می‌تواند مطرح شود، اما هیچ کمکی برای این نظریه نمی‌تواند باشد. برای مثال، وقتی که ایشان سیر تاریخی بانک را بحث می‌کنند و به نظر خود اثبات می‌کنند که بانکداری، پدیده‌ای نه در استمرار رباخواری بلکه در مقابل آن بود و امروزه نیز بانک با تجهیز پس‌اندازهای کوچک و متوسط کمک شایانی به تولید و پیشرفت جوامع می‌کند، غافل از این هستند که اگر نظام بانکداری مدرن بتواند به اهداف خود از جمله تثبیت سطح عمومی قیمت‌ها دست یابد، نظریه جناب غنی نژاد با مشکل عمده‌ای مواجه خواهد شد. چون وام‌ها و اعتبارات بانکی و همین‌طور سپرده‌گذاران از درآمد واقعی قطعی از قبل تعیین شده‌ای برخوردار خواهند بود که به تعریف ایشان همان ریاست. بنابراین، ایشان باید برای بقای نظریه‌شان، دعا کنند که اولاً اقتصاد جوامع همیشه تورمی باشد، ثانیاً نرخ تورم همیشه در نوسان باشد و ثالثاً نوسانات چنان گردد که برای بانکها و دیگر مؤسسات اعتباری قابل پیش‌بینی نباشد. چرا که ایشان دقیقاً می‌دانند که امروزه مسأله اصلی برای سپرده‌گذاران، بانکها و مؤسسات اعتباری دیگر که قصد دارند برای مدت زمان طولانی دارایی‌هایشان را به صورت پول نقد، سپرده بانکی، اوراق قرضه و وام و اعتبارات نگهداری کنند، تورم و کاهش ارزش پول است نه تغییرات قیمت‌های نسبی. پس اگر شرایطی فراهم گردد که نرخ تورم قابل پیش‌بینی شود بانکها و مؤسسات اعتباری خواهند توانست متناسب با آن، نرخ بهره اسمی را تغییر داده، بهره واقعی نسبتاً از قبل تعیین شده‌ای را به دست آورند. در نتیجه، «ربا»یی که جناب دکتر غنی نژاد آن را منحصر به جوامع سنتی می‌دانست در جوامع مدرن نیز قابل تحقق می‌شود و متأسفانه باید به اطلاع ایشان برسانم که چنین شرایطی فراهم شده است. برای مثال (مطابق نمودارهای زیر) و براساس آمارهای رسمی بانک مرکزی آلمان، بانکها و مؤسسات اعتباری آن کشور توانسته‌اند با پیش‌بینی نسبتاً دقیقی از تغییرات نرخ تورم، بهره‌های اسمی را چنان سامان دهند که به درآمد واقعی قطعی تقریباً ثابتی دست یابند.



تأثير تغييرات نرخ تورم بر روی نرخ بهره اسمی



تغييرات نرخ بهره واقعی



تقد و نظر / سال پنجم / شماره اول و دوم، ۱۶۴

ماخذ: آمارهای رسمی بانک مرکزی آلمان^{۱۱}

نمودار دوم نشان می‌دهد که بانکهای آلمان توانسته‌اند با اتخاذ تدابیری، چنان رفتار کنند که بتوانند در دهه هفتاد، دست کم ۳ درصد و به طور متوسط ۴/۸ درصد، بهره واقعی دریافت کنند و در دهه هشتاد این ارقام را به ۶ و ۷/۸ درصد برسانند. یعنی توانسته‌اند با به کارگیری سیاستهایی، پایه و میانگین بهره واقعی را به میزان ۳ درصد افزایش دهند.

معرفت شناسی ناقص

یکی از مباحثی که از روزهای نخستین پیدایش علم «اصول فقه» مورد توجه فقها و اصولیین بوده، تفسیر و تاویل واژه‌های به کار رفته در متون دینی خصوصاً قرآن و سنت است. شکی نیست که هر متکلم آگاهی با استفاده از الفاظ و مفاهیم قابل درک برای مخاطبان خود سخن می‌گوید و از عبارات خود معانی ای را قصد می‌کند که برای مخاطبان مانوس و مفهوم است و شکی نیست که با گذشت زمان، بویژه با پیدایش علوم، مفاهیم جدیدی پدید می‌آید و الفاظ سابق ابتدا همراه با قرائن و سپس بدون قرینه در آن مفاهیم استعمال می‌شوند و گاهی این استعمال به حدی می‌رسد که معنای سابق فراموش می‌گردد که اصطلاحاً به آن «نقل» می‌گویند. البته نقل، اختصاص به معنای جدید ندارد. گاهی در برهه‌ای از زمان، لفظی در معنایی به کار می‌رود و بعد بتدریج در معنای دیگری که از سابق بود استعمال می‌شود. در اینجا هم ممکن است استعمال جدید به حدی برسد که نقل رخ دهد.

با توجه به این مقدمات، این بحث بین فقها و اصولیین مطرح است که مقصود خداوند متعال در آیات قرآن، و مقصود پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) در احادیث منقول، مفاهیمی بود که مخاطبان آن عصر از آن آیات و احادیث می‌فهمیدند؛ ایشان بر این اساس، سعی می‌کنند که ظهورات آیات و روایات در آن اعصار را به دست آورند و حتی از این هم دقیق‌تر، سعی می‌کنند ظهورات الفاظ هر امام معصومی را در عصر خود به دست آورند. از این رو، هیچ فقیهی لفظ «یکره» را تا عصر صادقین (ع) حمل بر «مکروه» در مقابل «حرام» نمی‌کند، بلکه معنایی اعم، از آن اراده می‌کند. چرا که مفهوم فقهی «مکروه» در مقابل «حرام» از اصطلاحات قرون بعدی است و جالب این که فقها در تبیین روایات، بین مواردی که مخاطبان ائمه، مردم عادی بودند یا علما و دانشمندان، فرق می‌گذارند؛ همچنان که برخی، جملات صادر شده از ائمه اطهار (ع) را در حالات جنگ از روایات مربوط به شرایط عادی جدا می‌کنند و معتقدند که شرایط حاکم بر جامعه



ظهورات الفاظ را تغییر می دهد.

هدف از این توضیح این است که به اطلاع جناب دکتر غنی نژاد برسانم که اصل پدید آمدن مفاهیم جدید و این که در تفسیر متون دینی باید مفاهیم مانوس و مفهوم در آن اعصار را پیدا کرد و از حمل آن الفاظ بر مفاهیم جدید اجتناب کرد، مطلبی واضح و روشن و مورد قبول برای بنده و هر طلبه ای است که مختصر آشنایی ای با روش فقه و فقهت دارد. لکن بحث در مصادیق این موضوع است و این که ایشان، شتابزده، هر مفهومی را نو می انگارند و با حره مدرن و نو بودن مفاهیم، سعی در کنار گذاردن متون دینی در تبیین روابط اجتماعی را دارند. بنابراین، پیشنهاد می شود به جای پرداختن به کبرای قضیه که مورد توافق همه است، سعی در اثبات جدید بودن مفاهیمی چون «بهره»، «سطح عمومی قیمتها»، «تورم»، «قیمتهای نسبی»، «حجم پول» و ...، که نظریه تفاوت ربا و بهره بر آن استوار است، شود و از طرح مثالهایی چون مفهوم برده داری، ثروت در زمان ارسطو و ... که هیچ ربطی به جدید بودن مفاهیم مورد نیاز در نظریه مزبور ندارد اجتناب شود. و بر همین اساس با صراحت اعلام می دارم که اصل بحث معرفت شناسی جناب آقای غنی نژاد را کاملاً قبول دارم، لکن تطبیق آن بر بحث ربا و بهره را ناقص و غلط می دانم و فکر می کنم خیلی از مفاهیمی که ایشان نو می پندارند نو نیستند و آیات و روایات ربا کاملاً بر آنها منطبق است.



اشکالات نظریه

اشکال اول: ارائه تعریف ناقص از ربا

چنانکه گذشت، سنگ بنای اصلی نظریه تفاوت ربا و بهره، تعریفی است که نظریه پرداز از ربا دارد و آن را به «درآمد قطعی از پیش تعیین شده» تعریف می کند و جالب این است که ایشان در مقاله دوم، این تعریف را «تعریف مورد قبول و رایج ربا» می دانند و از این که من در مقاله سابق این تعریف را قبول نکرده ام تعجب کرده اند. کاش ایشان توضیح می دادند که این تعریف رایج ربا را از کدام کتاب فقهی، تفسیری یا حدیثی معتبر برداشت کرده اند.

شکی نیست که گفتگو در تعریف ربایی است که اسلام در هزار و چهارصد سال پیش اقدام به تحریم آن کرده و با صدور آیات و روایاتی مقصود خود را بیان کرده است. پس برای شناخت آنچه اسلام به عنوان ربا حرام کرده، باید به سراغ آیات و روایات و کلام مفسران و محدثان و فقیهان رفت و اگر چنین کنیم خواهیم دید که به اتفاق همه، «ربا عبارت است از این که شخصی مالی را به

دیگری قرض دهد و با او شرط کند که زیادتز از آنچه قرض کرده برگرداند؛ اعم از این که مقدار آن زیاده قطعی و ثابت باشد یا نه». و برای اثبات این تعریف به نمونه هایی از آیات و روایات و کلام فقها بسنده می کنم:

الف) قرآن؛ خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: «وَإِنْ تَبَيَّنُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ»؛^{۱۲} یعنی اگر از رباخواری توبه کردید حق دارید اصل مالتان را (که قرض داده اید) بگیرید. به اعتقاد مفسران، این آیه بیان می دارد که شرط توبه از ربا، اکتفا کردن به اصل مال قرض داده شده است و گرفتن هر نوع زیادی ریاست.^{۱۳}

ب) حدیث؛ امامان معصوم (ع) در روایات متعددی به تبیین و توضیح ربای محرم پرداخته اند. برای مثال، امام صادق (ع) در این باره می فرماید: «... وَأَمَّا الرَّبَا الْحَرَامُ فَهُوَ الرَّجُلُ يُقْرِضُ قَرْضًا وَيَشْتَرِطُ أَنْ يَرُدَّ أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَهُ فَهَذَا هُوَ الْحَرَامُ»؛^{۱۴} یعنی ربای حرام عبارت است از این که فردی به دیگری قرض دهد و شرط کند که بیشتر از آنچه گرفته برگرداند. این همان ربای حرام است.

ج) فقه؛ در کتابهای متداول فقهای بزرگوار اسلام نیز هر نوع زیاده ای ربا به حساب آمده است. برای مثال، حضرت امام خمینی در تحریرالوسیله می فرماید: «لایجوز شرط الزیادة بأن یقرض مالاً علی ان یؤدی المقرض أزید مما اقترضه سواء اشترطه صریحاً او اضمراه بحیث وقع القرض مبنیاً علیه وهذا هو الربا القرضی المحرم الذی ورد التشدید علیه، ولا فرق فی الزیادة بین ان تكون عینیة كعشرة دراهم باثنی عشر او عملاً كخیاطة ثوب له، او منفعة او انتفاعاً كالانتفاع بالعین المرهونة عنده...»^{۱۵}؛ در عقد قرض شرط زیاده جایز نیست؛ به این که مالی را قرض دهد به شرط این که قرض کننده بیشتر از آنچه قرض کرده بپردازد. و در این مسأله فرق نمی کند که صریحاً شرط کرده باشند یا آن را در نیت و باطن داشته باشند، به طوری که قرض بر آن پایه واقع شود و این همان ربای قرضی حرامی است که شرع نسبت به آن سختگیری کرده است. و همچنین فرق نمی کند که زیاده عینی باشد مانند این که ده درهم را به دوازده درهم قرض دهد، یا کاری باشد مانند دوختن لباس برای قرض دهنده، یا منفعت و انتفاع بردن باشد مثل استفاده کردن از عین رهنی که نزد اوست ...

و جالب این که در برخی متون فقهی و روایی بر اموری که دارای ماهیت متغیری هستند، ربا اطلاق شده است. برای مثال، در روایتی اسحاق بن عمار از امام موسی بن جعفر نقل می کند:





«از امام(ع) در مورد مردی سؤال کردم که مبلغی از یکی قرض گرفته، هراز چند گاهی مقداری از سود حاصل از به کارگیری آن پول را به قرض دهنده می دهد؛ از ترس این که مبادا قرضش را طلب کند، بدون این که بین آنان چنین شرطی بوده باشد. امام فرمودند: مادامی که شرطی و تمهیدی در کار نباشد اشکال ندارد.»^{۱۶} مطابق این روایت، قرض کننده بخشی از سود را هراز گاهی به قرض دهنده می پردازد؛ یعنی نه اصل پرداخت قطعی است و نه مقدار آن ثابت و از پیش تعیین شده است. چون ممکن است تا مدتی اصلاً نپردازد و از طرفی سود عادتاً پدیده کاملاً متغیری است. ولی در عین حال امام(ع) می فرماید مادامی که شرط نکرده اند اشکالی ندارد و مفهوم آن این است که اگر شرط کنند ربا خواهد بود.

در کلام امام خمینی نیز حتی شرط استفاده از رهن، که نوعاً غیر قطعی و غیر قابل پیش بینی است، ربا به حساب آمده است. برای مثال، وقتی که کسی در مقابل قرض، اسب یا اتومبیل خود را پیش قرض دهنده گرو می گذارد اگر قرض دهنده بگوید به این شرط به تو قرض می دهم که هر وقت احتیاج پیدا کردم از اسب یا اتومبیل تو استفاده کنم، طبق تعریف فقها اشتراط چنین استفاده ای رباست؛ با این که ممکن است تا زمان پرداخت قرض اصلاً نیازی برای استفاده پیش نیاید و بر فرض هم پیش آید مقدار آن از قبل قابل پیش بینی نیست.

خلاصه این که اگر جناب آقای غنی نژاد قصد دارند تفاوت میان بهره و ربایی را که اسلام تحریم کرده بیان کنند ربای اسلام این است که توضیح دادیم. اما اگر قصد دارند تفاوت میان بهره و ربایی را که ارسطو تعریف کرده یا فلان اقتصاددان در مورد آن اظهار نظر کرده یا خود ایشان می پسندند که تعریف ربا چنان باشد، بحث کنند، حرفی نیست؛ هر طور مایلند نظریه پردازی کنند.

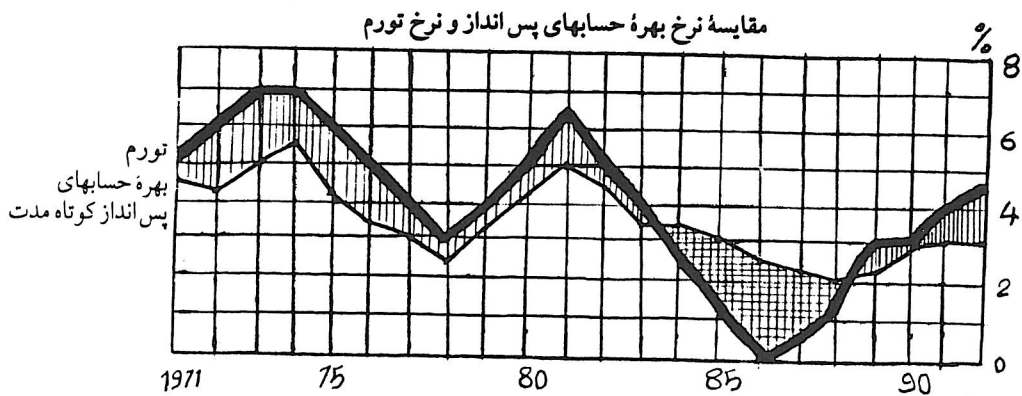
معمای کاهش ارزش پول

یکی از مسائل مهم و پیچیده ربا مسأله جبران کاهش ارزش پول در دیون نقدی است. روشن نبودن زوایای فقهی این بحث برای آقای غنی نژاد باعث شده که ایشان تعریف صحیح ربا را قبول نکنند. بر این اساس، ابتدا توضیح مختصری در این باره می دهم: مطابق تعریفی که ارائه شد کسی که به دیگری قرض می دهد حق دارد تنها مثل آنچه را که قرض داده مطالبه کند و مطالبه زیاده رباست. این تعریف در مورد اموال حقیقی روشن است؛ اما در مورد پول خصوصاً پولهای اعتباری که به مرور زمان ارزش آنها کاسته می شود این سؤال پیش می آید که برگرداندن یا مطالبه

«مثل» در مورد آنها چگونه است. به عبارت دقیق‌تر، در مورد پولهای اعتباری دو مثل مطرح است: یکی «مثل» اسمی که عبارت از عدد و رقمی است که روی اسکناس چاپ شده و دیگری قدرت خریدی که پول حاکی از آن است. وقتی کسی به دیگری قرض می‌دهد با این عمل خود اسکناسهایی را به دیگری تملیک می‌کند و حق دارد در سررسید مثل آنها را مطالبه کند؛ سؤال این است که کدام مثل را حق دارد مطالبه کند. مثل از جهت عدد و رقم یا مثل از جهت قدرت خرید؟ در حل این مسأله فقها دو مبنا دارند که نتایج مختلفی دارد:

الف. مبنای عرفی و حقوقی. اکثر فقها در حل مسأله فوق، مبنای عرفی و حقوقی را در پیش گرفته‌اند، عامه مردم گرچه کاملاً متوجه هستند که پولهای امروز ارزش حقیقی و استعمالی ندارد و تنها وسیله مبادله است و تنها ارزش آنها ارزش مبادله است، لکن در انجام معاملات، همان اعداد و ارقام چاپ شده بر روی اسکناس را قصد می‌کنند؛ یعنی وقتی کالایی را به هزار تومان می‌خرند قصدشان پرداخت همان هزار تومان است و وقتی به کسی صد هزار تومان قرض می‌دهند قصد انتقال صد هزار تومان را دارند؛ همچنان که وقتی کالایی را به ده هزار تومان نسیه می‌فروشند قصد دارند بعد از شش ماه ده هزار تومان بگیرند و در هیچ یک از این موارد توجهی به مسأله قدرت خرید و ارزش حقیقی اسکناس ندارند. مبنای حقوقی مسأله نیز همین است؛ در تمام دنیا اگر کسی به دیگری قرض با بهره یا بدون بهره بپردازد یا به کسی کالایی را نسیه بفروشد و بدهکار بخواهد در سررسید مقرر، بدهی خود را بپردازد طلبکار حق دارد تنها همان مبلغ اسمی را که توافق کرده‌اند بگیرد و حق ندارد به ادعای این که بعد از قرارداد شرایط تورمی پیش آمده و ارزش پول وی کاهش پیدا کرده، تقاضای مازاد کند. و بر همین اساس است که در حسابهای جاری بانکها، اگر سپرده‌گذاری به هر دلیل تا مدت زیادی از موجودی حسابش استفاده نکنند نمی‌تواند به بهانه تورم تقاضای مبلغ زیادی کند. حتی در حسابهای پس‌انداز کوتاه مدت که در بانکهای متعارف دنیا برای صاحبان آنها بهره پرداخت می‌شود صاحبان وجوه تنها حق دارند مبالغ اسمی و بهره‌ای که بانک در ابتدای دوره تعیین کرده بگیرند؛ هر چند که در طول دوره مالی، نرخ تورم بهره مذکور را خنثی کند یا از آن بالاتر رود. به همین دلیل در خیلی از مواقع اتفاق می‌افتد که وجوه دریافتی سپرده‌گذاران پس‌انداز کوتاه مدت از جهت قدرت خرید پایین‌تر از وجوه سپرده‌گذاری شده است و در حقیقت آنان از این جهت متضرر می‌شوند. برای مثال، نمودار زیر بهره دریافتی صاحبان پس‌انداز کوتاه مدت بانکهای آلمان را در مقایسه با نرخ تورم نشان می‌دهد.





ماخذ: آمارهای رسمی بانک مرکزی آلمان ۱۷

از مقایسه این نمودار با نمودارهای سابق کاملاً روشن می شود که بانکهای آلمان در مدت ۲۲ سال، در مورد بهره دریافتی خود از ناحیه وامها و اعتبارات بانکی چنان عمل کرده اند که در دهه هفتاد، دست کم ۳ درصد و به طور متوسط ۴/۸ درصد و در دهه هشتاد، دست کم ۶ درصد و به طور متوسط ۷/۸ درصد، بهره واقعی دریافت کرده اند و همین ارقام را با کسر ۱ الی ۱/۵ درصد در اختیار سپرده گذاران مدت دار که به قصد کسب درآمد در بانکها سپرده گذاری می کنند قرار داده اند. اما در مورد سپرده گذاران پس انداز کوتاه مدت چنان عمل شده که جز در سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸ در بقیه سالها صاحبان پس انداز، قدرت خرید پولشان را از دست داده و متضرر شده اند. پس یکی از مبانی مسأله کاهش ارزش پول، مبانی عرفی و حقوقی است که امروزه مورد قبول و عمل همه مردم دنیا و محاکم قضایی و حقوقی است و اکثر فقهای اسلام نیز مطابق آن فتوا می دهند و نتیجه اش این است که اگر کسی به دیگری قرض دهد یا به او جنس نسبیه ای بفروشد، در سررسید مقرر حق دارد تنها همان مبلغ اسمی ای را که قرض داده یا در مقابل آن، کالایش را فروخته، مطالبه کند و هیچ گونه حق مطالبه زیاده به عنوان تورم و امثال آن ندارد.

شایان ذکر است که قائلان به این مبنا از میان فقها، همانند مردم و حقوقدانان، هیچ غفلتی از آثار سوء تورم و کاهش قدرت خرید طلبکار و متضرر شدن او ندارند و لکن همه اینها را حمل بر تحولات بازار و تغییر شرایط اقتصادی می کنند و تضرر او را همانند تضرر تاجر می بینند که اقدام به خرید کالایی می کند و بعد از مدتی در اثر تغییر شرایط اقتصادی، قیمت آن کاهش می یابد و یا با



پیش بینی قیمت‌های آینده اقدام به پیش خرید کالایی می‌کند و در سرسید، قیمت نقد کالا کمتر از قیمت پیش خرید آن می‌شود.

خلاصه آن که، قائلان به این مبنا، اعم از فقهای اسلام و حقوقدانان دنیا، همه موارد فوق را براساس اصل ارتکازی «ثبات دیون» حل کرده، هر نوع تضرری را حمل بر تضرر ناشی از تحولات بازار می‌کنند.

ب. مبنای حقیقی و اقتصادی. شرایط تورمی دهه‌های اخیر در کشورهای اسلامی، خصوصاً تورم‌های سه رقمی کشورهای ترکیه و لبنان و تورم‌های نسبتاً بالای ایران از سال‌های ۱۳۵۰ به بعد، این گرایش را در میان برخی از فقها پدید آورد که به مسأله پول، نه به صورت نگرش عرفی تسامحی، بلکه به صورت موضوعی تخصصی نگاه کنند و تحولات آن را نه تنها ناشی از تغییرات طبیعی بازار، بلکه عمدتاً ناشی از سیاست‌های پولی انبساطی دولتمردان و مسئولان بانکهای مرکزی بدانند. در نتیجه، پول را از دایرهٔ مثلیات عرفی خارج کرده، از مثلیات حقیقی و اقتصادی قلمداد نمودند. این فقها برای ارزش اسمی پولها که بر روی اسکناس چاپ می‌شود بهایی قائل نیستند و آنها را تنها نمادهای ترتیبی می‌دانند و عمدهٔ توجهشان را به قدرت خرید پول و ارزش حقیقی مبادله‌ای آن معطوف می‌دارند. در نتیجه، معتقدند کسی که به دیگری مبلغ یک هزار تومان قرض می‌دهد، در حقیقت با این رقم نمادی، قدرت خریدی را منتقل می‌کند و قرض کننده در سرسید مقرر بایستی مثل آن قدرت خرید را برگرداند. و در مقام عمل معتقدند که قرض دهنده و قرض کننده حق ندارند قبل از سرسید روی رقم خاصی توافق کنند، بلکه باید صبر کنند و در پایان مدت، متناسب با تورم تحقق یافته، به قدری به مبلغ اسمی اضافه کنند که کاهش قدرت خرید آن جبران گردد؛ گرفتن هر زیادهٔ دیگری ربا و حرام خواهد بود.

البته نظریه‌های فقهای بزرگوار اسلام منحصر در این دو نظریه نیست و مطابق تحقیقی که نویسنده دارد، دست کم پانزده نظریهٔ دیگر در این مسأله وجود دارد که طرح و بررسی آنها احتیاج به تحقیق مفصلی دارد؛ لکن از جهت نتایج، یا به یکی از آن دو نظریه‌ای که ذکر گردید منتهی می‌شوند و یا حد وسطی از آن دو می‌باشند. برای مثال، برخی از فقها در تورم‌های متعارف چند درصدی، قائل به نظریهٔ نخست و در تورم‌های فاحش دو-سه رقمی، قائل به نظریهٔ دومند. برخی دیگر، بین تورم‌های ناشی از تحولات حقیقی اقتصاد و تحولات ناشی از سیاست انبساطی پولی تفکیک کرده، تنها جبران کاهش ارزش پول ناشی از سیاست پولی را مجاز می‌دانند. گروه دیگری





از فقها، بین سررسیدهای مورد توافق و سررسیدهای معوقه تفصیل داده، معتقدند که اگر بدهکار در سررسید مقرر بدهی خود را بپردازد نیازی به جبران کاهش ارزش پول نیست، اما اگر بازپرداخت به تعویق افتد لازم است جبران گردد. و گروه دیگری بین سررسیدهای کوتاه مدت چند ماهه یا یک ساله که تورم انتظاری قابل پیش بینی است، و سررسیدهای بلند مدت یا دیون بدون سررسید-مانند مهریه- فرق گذاشته، معتقدند که در دسته اول نیازی به جبران کاهش ارزش پول نیست ولی در دسته دوم و سوم باید جبران شود.

چنانچه در اول بحث بیان شد، ابهام فقهی مسأله برای جناب غنی نژاد نگرانیهها و لغزشهای زیادی پیش آورده؛ به طوری که این امر در جای جای مقاله اول و دوم ایشان به چشم می خورد. برای مثال، در مقاله دوم می گوید:

«در دنیای امروز اکثر قریب به اتفاق وامها پولی است و پول کالایی مدتهاست که منسوخ شده و همه پولها امروزه پولهای اعتباری است. واضح است که ارزش پول اعتباری را صرفاً براساس قدرت خرید آن یا ارزش نسبی آن در برابر کالاها و خدمات می توان اندازه گرفت. زمانی که تورم وجود دارد یا قیمت‌های نسبی تغییر می یابد، قدرت خرید پول یا ارزش آن تغییر می یابد. اگر قرض به صورت کالا یا پول کالایی داده شود-همچنان که در ایام قدیم رایج بود- اندازه گیری «چیزی زیادی بر اصل قرض» آسان است، اما اگر قرض به صورت پول اعتباری باشد مسأله متفاوت خواهد بود. چون ممکن است وام دهنده به رغم آن که ظاهراً «چیزی زیادی بر اصل قرض» می گیرد در عمل چیز کمتری عایدش شود. زیرا ارزش پول در اثر تورم و نیز تغییر قیمت‌های نسبی ممکن است کاهش یافته باشد.»^{۱۸}

در جای دیگری می گویند:

«سؤال اینجاست که آقای موسویان با آن که در انتهای مقاله خود به ظالمانه بودن روابط ربوی اشاره کرده اند و ظاهراً قبول دارند که فلسفه احکام مربوط به ربا چیزی جز نفی روابط ظالمانه میان انسانها نیست، چگونه درباره ظلمی که ممکن است از صفر کردن نرخ بهره اسمی ناشی شود، سخنی نمی گویند؟ وقتی که قرض الحسنه ای را به شکل پول اعتباری از کسی دریافت می کنیم و پس از مدت زمانی که طی آن سطح قیمت‌ها افزایش یافته، همان مبلغ اسمی را به او باز

می گردانیم آیا در حق او ظلمی روا نداشته ایم؟»^{۱۹}

در زمینه مطالب فوق چند پاسخ ارائه می دهیم:

پاسخ نخست: ایشان همانند تعریف ربا، در شناخت قرض الحسنه و جایگاه آن در نظام اقتصادی اسلام نیز اشتباه کرده اند. زیرا خیال می کنند که قرض بدون بهره یا قرض الحسنه جایگزین تمام معاملاتی است که در نظام سرمایه داری از طریق قرض با بهره صورت می گیرد؛ در نتیجه، نگران پدید آمدن روابط ظالمانه ای می گردند که در عبارتشان گذشت. در حالی که مطابق روایات مربوط به قرض الحسنه، موضوع آن در خصوص نیازهای جزئی و مقطعی است؛ مثل کسی که به خاطر گرفتاری قادر به تأمین مایحتاج زندگی نیست یا برای معالجه و درمان، نیازمند مبلغی است، یا کشاورزی که محصولش آفت دیده یا به موقع نرسیده و یا کسی که قصد ازدواج دارد و امثال این موارد. اما امور کلی ای چون سرمایه گذاری در زمینه های تولیدی و تجاری و یا احداث مسکن و امثال آن، خارج از مضمون این روایات است.^{۲۰} برای مثال، در روایتی می خوانیم:

امام موسی بن جعفر (ع) فرموده اند: «مَنْ طَلَبَ الرِّزْقَ مِنْ حَلِهِ فَعَلَبَ فَلَيْسَتْ قَرْضٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَى رَسُولِهِ»؛^{۲۱} کسی که از راه حلال دنبال روزی رود و در تنگنا قرار بگیرد، بر خدا و رسول خدا کرده، توکل قرض کند.

نکات آموزنده زیادی در این حدیث وجود دارد که دقیقاً جایگاه قرض الحسنه را در نظام اقتصادی اسلام نشان می دهد و آن این که، فرد مسلمان باید ابتدا به سراغ کسب روزی از راههای حلال شرعی برود و اگر نتوانست، به امید این که در آینده خداوند گشایشی در زندگی وی فراهم خواهد ساخت استقراض کند. و اگر به این امید استقراض کرد و قادر به پرداخت آن نبود یا از دنیا رفت، مطابق این روایت و روایات دیگر، بر عهده رسول خدا و حاکم اسلامی است که بدهی وی را از محل مصارف زکات پردازد.^{۲۲}

و به جهت همین نکات است که می بینیم در روایات اسلامی ثواب قرض گاهی بالاتر از ثواب انفاق بیان شده است. در حدیثی از رسول الله (ص) می خوانیم: «رَأَيْتُ مَكْتُوباً عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ الصَّدَقَةَ بِعَشْرَةِ وَالْقَرْضَ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ»؛^{۲۳} دیدم که بر در بهشت نوشته شده بود صدقه دادن ثواب ده برابر و قرض دادن ثواب هیجده برابر دارد.

بنابراین، قرضی که در اسلام به عنوان قرض الحسنه توصیه شده و این قدر ثواب برای آن در



نظر گرفته شده، مربوط به نیازهای معیشتی مقطعی است که در آن، قرض دهنده به قصد خیرخواهی مبلغی را در اختیار برادر مؤمن خویش می‌گذارد و از جهت زمان نیز مقید به وقت خاصی نیست و هر وقت بخواهد می‌تواند قرض خود را مطالبه کند؛ هر چند سفارش شده که تا زمان پیدا شدن گشایش برای قرض گیرنده صبر کند؛ همچنان که به قرض گیرنده توصیه شده که در اولین فرصت ممکن دین خود را بپردازد. پس هیچ یک از آن نگرانیهایی که جناب دکتر غنی نژاد در مورد قرض الحسنه تصور کرده اند پیش نمی‌آید. چون اولاً، قرضها از جهت مقدار، کم و از جهت زمان، کوتاه مدت خواهند بود و ثانیاً، قرض دهنده هر وقت احساس کرد که در شرایط توری متضرر می‌شود می‌تواند قرض خود را پس بگیرد.

و اما برای تأمین سرمایه جهت فعالیتهای اقتصادی، اگر چه اسلام قرض بدون بهره را ممنوع نکرده، لکن آن را توصیه نیز نکرده است و راه حل این موارد را متناسب با موضوع سرمایه گذاری عقود چون مشارکت، مضاربه، مزارعه، مساقات، اجاره، جعاله و صلح قرار داده است؛ که مشکله تورم و کاهش ارزش پول در مورد آنها از اساس منتفی است. چرا که در این قراردادها دارایی صاحبان سرمایه از همان آغاز تبدیل به کالاهای حقیقی سرمایه ای می‌گردد که ارزش حقیقی خودشان را در شرایط توری حفظ می‌کنند. در نتیجه، نه صاحبان سرمایه و نه صاحبکاران اقتصادی و کارفرمایان، هیچ یک مشکلی نخواهند داشت. و از این جهت اقتصاد اسلامی برتری قابل ملاحظه ای بر نظام سرمایه داری دارد که در جای خود بحث شده است.^{۲۴}

پاسخ دوم: برخلاف تصور ایشان، معضل تورم و کاهش ارزش پول و مشکلات پدید آمده از ناحیه آن، اختصاصی به اسلام و قرض الحسنه اسلام ندارد. امروزه در تمام دنیا، حتی در کشورهایی که نظام بهره را مجاز می‌دانند، قراردادهای مختلف پولی و مالی بین افراد و مؤسسات منعقد می‌گردد و بعد، به جهت تورم و کاهش ارزش پول، یکی از طرفین معامله متضرر می‌گردند. و هنوز نیز راه حل مشخصی برای این معضل پیدا نکرده‌اند. برای مثال، در سپرده‌های دیداری بانکهها (هر ماهیتی که برای آنها در نظر بگیرید) صاحبان حسابهای دیداری، وجوه خود را سپرده گذاری می‌کنند؛ این وجوه، هر مدت زمانی که در بانک بماند، آنها تنها حق دارند مبلغ اسمی آن را مطالبه نمایند. در مورد سپرده‌های پس انداز کوتاه مدت، صاحبان حساب تنها حق دارند اصل وجوه به اضافه بهره مقرر را مطالبه نمایند و حال آن که در اکثر موارد بهره مذکور کمتر از نرخ تورم است. همین طور در فروشهای نسیه و اقساطی، فروشنده حق دارد در سررسید مقرر، تنها



همان مبلغ اسمی را که توافق کرده اند دریافت کند؛ هرچند بعد از معامله، تورم غیر منتظره ای رخ داده باشد یا قیمت نسبی کالای فروخته شده افزایش چشم گیری پیدا کرده باشد. و یا در سپرده های مدت دار و وام های بانکی، اگرچه نرخ بهره را چنان تنظیم می کنند که تورم انتظاری را پوشش داده، چند درصدی نیز بهره واقعی به دست آید، لکن در عمل ممکن است نرخ تورم چنان بالا رود که نرخ بهره واقعی منفی گردد. در همه این موارد، تورم موجب ضرر و خسارت می گردد، لکن چنانکه گذشت، مطابق اصل ارتكازی «ثبات دیون» و هماهنگی و وحدت رویه در محاکم حقوقی و حسابرسی مالی هیچ توجهی به ضرر و خسارت مذکور نمی شود و همه آنها به حساب ضررهای ناشی از تحولات بازار گذاشته می شود. و این نکته برای دکتر غنی نژاد و دیگر کسانی که هرگونه تحولات اقتصادی را خارج از اراده اشخاص، و حتی دولتها، می دانند و هرگونه ناملایمات ناشی از تحولات بازار و حتی ورشکستگی ها را عین عدالت می نامند، باید بیشتر قابل هضم باشد. چرا که ایشان معتقدند:

«واقعیت این است که نظام اقتصادی مدرن اساساً نظام مبتنی بر رقابت است. رقابت، خواه ناخواه برنده و بازنده دارد و ورشکستگی برخی از بنگاهها جزئی از منطقی نظام بازار یا به عبارتی، بخشی از نتایج از پیش پذیرفته شده قواعد بازی (رقابت) است.»^{۲۵}

پاسخ سوم: اگر ایشان این قدر نسبت به اسلام حساس و علاقه مند هستند که می خواهند کوچکترین ضرری از ناحیه تورم و کاهش ارزش پول، نسبت به کسانی که مبالغی اندک برای رفع گرفتاری برادران مؤمن خویش قرض الحسنه داده اند پیش نیاید (هرچند ضررهای چندین برابر آن، چون ورشکستگی برخی از بنگاهها در نظام سرمایه داری، به نظر ایشان منطقی و قابل دفاع است) می توانند در بحث فقهی کاهش ارزش پول، به تبع برخی از فقها، مبنای حقیقی و اقتصادی را انتخاب کرده، بگویند مقصود از «مثل» در استقراض پولهای اعتباری، «مثل» از جهت قدرت خرید است. لکن این امر، هیچ تغییری در تعریف ربا ایجاد نمی کند. چرا که ربا از نظر این گروه از فقها نیز عبارت است از اشتراط هر نوع زیاده بر مثل آنچه قرض داده است؛ با این تفاوت که این گروه، مثل را در پول اعتباری به قدرت خرید می دانند.

روشن است که در بحث کاهش ارزش پول، هر مبنای فقهی را که اتخاذ کنیم مجوزی برای گرفتن «بهره»، خصوصاً «بهره بانکی»، نخواهد شد. چرا که حتی در حدی ترین مبنای فقهی، که



معتقدند هرگونه کاهش ارزش پول قابل جبران است، می‌گویند قرض دهنده حق ندارد حین قرارداد زیاده‌ای را شرط کند؛ بلکه باید صبر کنند و قرض گیرنده در سررسید مقرر (زمان برگرداندن قرض)، متناسب با تورم تحقق یافته در آن فاصله زمانی (مدت قرض)، مثل قدرت خرید را بپردازد. بنابراین، بهره از پیش تعیین شده خصوصاً بهره وامها و اعتبارات بانکی، که نوعاً چنان تعیین می‌شود که چند درصد بیشتر از تورم تحقق یافته باشد، مجاز نیست و ربا خواهد بود.

نتایج بحث تعریف ربا

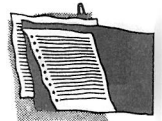
از مطالبی که گذشت می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱. تعریف ربا به «درآمد قطعی از پیش تعیین شده»، که نظریه پرداز آن را تعریفی رایج می‌داند، هیچ مستند قرآنی، روایی، فقهی و تفسیری ندارد، بلکه آن یکی از انواع رباست و براساس آیات و روایات و مطابق تعریف فقها، اشتراط هر نوع زیاده‌ای در عقد قرض رباست. قرض دهنده حق دارد تنها مثل آنچه را که قرض داده مطالبه کند.

۲. مسأله کاهش ارزش پول در اثر تورم هیچ اشکالی در تعریف صحیح ربا به وجود نمی‌آورد. در نهایت، طبق برخی مبانی در استقراض پولهای اعتباری، مقصود از مثل، مثل از جهت قدرت خرید است نه ارزش اسمی پول. در نتیجه، در این موارد نیز قرض دهنده تنها حق مطالبه مثل آنچه را که قرض داده دارد، نه چیزی دیگر. بنابراین، بر فرض هم که این مبنا را در مسأله کاهش ارزش پول بپذیریم، مجوزی برای گرفتن بهره، که پدیده‌ای غیر از تورم و کاهش ارزش پول است، نمی‌شود.

۳. بر فرض که ربا را به «درآمد قطعی از پیش تعیین شده» تعریف کنیم، این امر اختصاصی به اقتصادهای سنتی ندارد، بلکه در اقتصادهای کاملاً مدرن و پیشرفته‌ای چون آلمان نیز تحقق می‌یابد. مطابق آمارهای بانک مرکزی آلمان (که قبلاً گذشت) دیدیم که بانکهای آلمان می‌توانند با پیش بینی نرخهای تورم، بهره اسمی وامها و اعتبارات را چنان تنظیم کنند که به درآمد قطعی از پیش تعیین شده دست یابند و با کم کردن ۱ تا ۱/۵ درصد از بهره مذکور، بقیه را در اختیار سپرده‌گذاران مدت دار قرار دهند و برای آنان نیز درآمد قطعی از پیش تعیین شده به ارمغان آورند.

۴. چنانچه در تمام کتابهای اقتصاد پول و بانکداری آمده، یکی از اهداف نظام بانکی و سیاست پولی، تثبیت سطح عمومی قیمتهاست.^{۲۶} و اگر روزی نظام بانکی به این هدف برسد یا به



آن نزدیک شود تغییرات سطح عمومی قیمت‌ها یا صفر می‌شود و یا از رشد منظم و منطقی که برای بانکها قابل پیش‌بینی است برخوردار خواهد شد و به تبع آن، «درآمد قطعی از پیش تعیین شده» براحتی قابل حصول خواهد بود. در نتیجه، نظریه «تفاوت ربا و بهره بانکی» به پایان عمر خود خواهد رسید؛ چرا که برای بانکها و سپرده‌گذاران بلند مدت که قصد خرید و فروش کالاهای خاصی را ندارند و تنها با هدف کسب درآمد پولی، وام و اعتبار داده یا سپرده‌گذاری مدت‌دار می‌کنند، تنها تغییرات سطح عمومی قیمت‌ها و کاهش ارزش پول مطرح است و تغییرات قیمت‌های نسبی ملاک نیست.

اشکال دوم: ارائه تصویری ناقص از اقتصاد صدر اسلام

دومین اشتباه عمده جناب دکتر غنی نژاد، در مقایسه اقتصاد مدرن جوامع کنونی با اقتصاد صدر اسلام است. ایشان تفاوت اصلی این دو اقتصاد را در ثبات کامل سطح عمومی قیمت‌ها و قیمت‌های نسبی در صدر اسلام و تغییرات مستمر و معنی‌دار آن دو، در اقتصادهای مدرن می‌دانند و نظریه خود را بر این تفاوت استوار می‌کنند:

«ربا تنها در جوامع با اقتصاد معیشتی-سنتی قابل تصور است. زیرا در این جوامع به علت این که روابط مبادله‌ای پولی در حاشیه فعالیت‌های اصلی تولیدی قرار دارند، و نیز به علت بطئی بودن تحرك اجتماعی و اقتصادی، و كندی بسیار زیاد تحولات فنی و تکنولوژیک، تغییرات در قیمت‌های نسبی و نیز سطح قیمت‌ها حتی در درازمدت بسیار ناچیز است. تنها در چنین شرایطی است که بازدهی اسمی و واقعی پول یکی می‌شود و تعریف ربا معنی خود را پیدا می‌کند. اما در نظام اقتصادی مبتنی بر بازار که قیمت‌های نسبی، میل نهایی به پس‌انداز، و بازدهی نهایی سرمایه به علت دگرگونی ذائقه‌های مصرف‌کنندگان، تحرك شدید عوامل تولید و تحولات سریع فنی و تکنولوژیک، دائماً در حال تغییرند، هیچ معامله مالی با بازده ثابت یا از پیش تعیین شده ممکن نیست... به این ترتیب می‌توان گفت آنهایی که ربا و بهره را یکسان می‌انگارند، دچار خطای معرفت‌شناختی (اپیستمولوژیک) فاحشی شده‌اند؛ یعنی مفهومی را که در شرایط کاملاً معین و خاصی قابل تصور است به وضعیت کاملاً متفاوتی که در آن تصور چنین مفهومی ممتنع است تعمیم داده‌اند.»^{۲۷}



حال، اگر بتوانیم نشان دهیم که اقتصاد صدر اسلام با وجود داشتن دهها اختلاف قابل بحث با اقتصاد مدرن، از جهت تغییر قیمت‌های نسبی و سطح عمومی قیمت‌ها با آن اشتراك دارد، نظریه پرداز محترم باید یکی از دو نتیجه زیر را بپذیرد: یا باید قبول کند که در اقتصاد صدر اسلام نیز همانند اقتصادهای مدرن، امکان تحقق ربا وجود نداشت و قرآن کریم یک پدیده ذهنی و غیرممکن را حرام کرده بود، و یا باید قبول کند که تعریفی که از ربا انتخاب کرده اشتباه و ناقص است؛ و در هر حال، نظریه باطل می‌شود.

لکن قبل از بیان جواب، تذکر نکاتی را برای فهم صحیح مسأله لازم می‌دانم و فکر می‌کنم که عامل اصلی لغزش جناب دکتر غنی نژاد بی توجهی به همین مسائل بوده است.

۱) علومی جدید با مسائلی کهن

مطالعه تاریخ علم نشان می‌دهد که با گسترش قضایا و نظریه‌های علمی، اندیشمندان مسائل هم‌سنخ را کنار هم قرار داده، علم جدیدی بنیان می‌نهادند و بعد از مدت زمانی چه بسا علم واحدی به علوم متعدد تقسیم می‌گردید. در نتیجه، هر علم جدیدالتاسیسی در واقع شاخه‌ای از علم سابق بود. این رویه هم‌اکنون نیز ادامه دارد و هر ساله شاهد جدا و مستقل شدن علوم از همدیگر هستیم. جناب دکتر غنی نژاد، گرچه منکر اصل این نکته نیستند و تلویحاً آن را قبول دارند، لکن شیفتگی ایشان نسبت به نونگری موجب شده که اصالت را بر نو بودن گذاشته، خود را بی‌نیاز از هر گونه تحقیقی بدانند. از این رو، می‌گویند:

«اقتصاد، علمی جدیدالتاسیس و دارای تاریخی کمتر از چند صد سال است؛ مفاهیم اصلی آن در چارچوب اندیشه مدرن شکل گرفته‌اند و از این رو دارای منزلت معرفتی معینی هستند که به رغم اشتراك لفظی در برخی موارد، اساساً با مفاهیم قدیمی تفاوت دارند.»^{۲۸}

شاید اگر ایشان فرصت می‌کردند و نگاهی دوباره به کتابهای تاریخ عقاید اقتصادی می‌انداختند، می‌دیدند که چقدر از مسائل علم جدیدالتاسیس اقتصاد، قرن‌ها قبل از آن که آدم اسمیت (پدر علم اقتصاد) متولد شود بین اندیشمندان مطرح بوده است. به عنوان نمونه، عبارت کوتاهی را از کتاب تاریخ عقاید اقتصادی، نوشته دکتر تفضلی نقل می‌کنم: «... هرکس کتاب العبر ابن خلدون را که در هفت مجلد به چاپ رسیده و مقدمه آن را که به مقدمه ابن خلدون معروف



است مطالعه کند نظریات و آرای اجتماعی-اقتصادی ارزشمندی در آن خواهد یافت و به این نتیجه خواهد رسید که ابن خلدون چهارصد سال قبل از آدام اسمیت از مسائل مهم اقتصادی آگاهی داشته و آنها را مورد بحث قرار داده است. «^{۲۹}

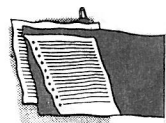
البته مقصود این نیست که همه مسائل و مفاهیم اقتصادی سابقه تاریخی دارند، چرا که خیلی از مفاهیم و مسائل جدید در علم اقتصاد پدید آمده اند؛ بلکه هدف این است که از نونگری شتابزده دوری کرده، به جای اظهار نظر کلی، به بحث درباره مفاهیم و مسائل به کار رفته در نظریه بپردازیم.

۲) کمی شدن مفاهیم

یکی از ویژگیهای قرن حاضر کمی کردن خیلی از مفاهیم و شاخصهای به کار گرفته شده در علوم است. گاهی ابزارها و رتبه بندیهای حسابی چنان کثرت استعمال پیدا می کند که گویا با خود مفهوم عجین شده است. برای مثال، مفهوم «تب» و صورت معقول آن شاید جزء نخستین ناراحتیهای جسمی باشد که برای حکیمان یونان باستان شناخته شد؛ لکن پیدایش ابزاری برای نشان دادن کمی درجه حرارت بدن انسان و بیان مداوم آن بر حسب نماد خاصی (سانتیگراد)، چه بسا این توهم را برای محقق به وجود آورد که مفهوم تب داشتن و صورت معقول آن، مفهوم جدیدی است. چون طبیبان سابق وسیله ای برای اندازه گیری درجه حرارت بدن انسان نداشتند. متأسفانه چنین توهمی در برخی از مفاهیم اقتصادی برای جناب آقای غنی نژاد پیش آمده است. ایشان می گویند:

«مفهوم سطح عمومی قیمتها ناظر بر شاخص گیری (قرار دادن یک سال مبنا برای مقایسه) و تعیین میانگین وزنی تغییرات قیمتهای کالاها و خدمات گوناگون موجود در جامعه است. آیا می توان مدعی شد که این صورت معقول (سطح عمومی قیمتها) در اندیشه های انسانهای صدر اسلام نیز وجود داشته است؟ ... یکی از اشتباهات معرفت شناختی اساسی آقای موسویان این است که مفاهیم امروزی علم اقتصاد را به دنیای قدیم یا صدر اسلام تعمیم می دهند و این گونه القا می کنند که گویا این مفاهیم اقتصادی در آن زمان نیز وجود داشته و ابزار تحلیل و قضاوت انسانها بوده است. «^{۳۰}





جناب آقای غنی نژاد حتماً توجه دارند که برخی از مفاهیم، یک بیان بسیط عرفی دارد و یک بیان تفصیلی تخصصی. برای مثال، وقتی که یک فرد عادی دست روی پیشانی مریضی گذاشته و درجه حرارت بدن او را در مقایسه با حرارت بدن خویش بالا می‌یابد، اعلام می‌کند که این فرد تب دارد؛ وقتی هم که پزشکی با دماسنج دقیق خود درجه حرارت بدن مریض را به دست می‌آورد و در مقایسه با میانگین حرارت بدن فرد سالم، می‌بیند که چند درجه بیشتر است، او نیز اعلام می‌کند که وی تب دارد؛ با این تفاوت که او می‌تواند مقدار تب، خطراتی که مریض را تهدید می‌کند و راههای درمان را نیز بیان کند. در بحث «افزایش سطح عمومی قیمتها» نیز مساله دقیقاً از همین قرار است. مردم و اندیشمندان اجتماعی از زمانی که مفهوم مبادله را شناختند، مخصوصاً از زمانی که کالای خاصی به عنوان پول مطرح شد و بویژه از موقعی که پولهای فلزی به جریان افتاد، تغییر ارزش مبادله‌ای برخی از کالاها در مقابل هم یا در مقابل پول را کاملاً می‌فهمیدند و در مقابل آن عکس‌العمل نشان می‌دادند؛ چنانکه گران شدن همه یا اکثر کالاهای مورد نیاز را در اثر جنگهای طولانی یا حوادث طبیعی، همچون خشکسالی، سیل، بروز آفتهای کشاورزی و دامی، دقیقاً متوجه بودند و با پوست و گوشت خود احساس می‌کردند. به همین جهت است که یکی از دعاهای رایج مردم از زمانهای بسیار کهن، دعا برای فراوانی و ارزانی است. البته روشن است که شناخت آنان در مقایسه با اقتصاددانانی که امروزه با استفاده از ابزارهای خاص اقتصادی و با بهره‌گیری از علم آمار و اقتصادسنجی، تصویر کمی و روشنی از تغییرات قیمت‌های نسبی و سطح عمومی قیمت‌ها ارائه می‌دهند بسیط بود، لکن از جهت مفهوم و صورت معقول آن، این دو با هم فرقی ندارند؛ همچنان که ممکن است در آینده روشهای دقیق تری برای سنجش تغییرات سطح عمومی قیمت‌ها ابداع شود. خلاصه این که، فرق است بین پدید آمدن مفاهیم جدید با کشف روشها و ابزارهای دقیق برای سنجش تغییرات و کمی کردن مفاهیمی که در علوم به کار می‌روند.

۳) واژه‌هایی نو با مفاهیمی کهن

گاهی به مرور زمان، الفاظی که برای انتقال مفاهیم به کار می‌روند عوض می‌شوند و گاهی برای انواع خاصی از یک مفهوم، واژه‌های جدیدی استعمال می‌شود و گاهی الفاظی از فرهنگ دیگری وارد شده، مترجمان ناآشنا به مفاهیم شناخته شده، آنها را در قالب واژه‌های مختلف ترجمه می‌کنند و این مسائل سبب لغزش برخی از محققان می‌گردد. جناب دکتر غنی نژاد نیز در

موارد متعدد، فعالیتهای بانکی - اعم از سپرده گذاری و اعطای وام و اعتبار - را مفاهیمی جدید و کاملاً مغایر با روابط مالی دورانهای قدیم پنداشته، می گویند:

«نظام بانکداری براساس سپرده پذیری شکل می گیرد و ناظر بر مدیریت کارآمد نقدینگی است که بخشی از آن به صورت پول اعتباری توسط خود نظام بانکی ایجاد می شود. عمل سپرده گذاری را از لحاظ اقتصادی و حقوقی، نمی توان با وام دهی یکسان تلقی کرد. سپرده گذار به بانک وام نمی دهد. بلکه اندوخته خود را به امانت نزد بانک می گذارد و هر زمان می تواند امانت خود را باز پس گیرد. عملیات بانکی صرفاً وام دادن سپرده های موجود نیست، بلکه بانکدار با مسئولیت خود دست به ایجاد پول اعتباری می زند و می کوشد مجموعه نقدینگی خود را با در نظر گرفتن عوامل متعدد به نحو کارآمدی اداره کند.»^{۳۱}

در عبارات ایشان دو نکته قابل توجه است:

الف. ماهیت سپرده های بانکی

ایشان در تبیین ماهیت عمل سپرده گذاری می گویند:

«عمل سپرده گذاری را از لحاظ اقتصادی و حقوقی، نمی توان با وام دهی یکسان تلقی کرد، سپرده گذار به بانک وام نمی دهد بلکه اندوخته خود را به امانت نزد بانک می گذارد و هر زمان می تواند امانت خود را باز پس گیرد.»^{۳۲}

در ماهیت سپرده بانکی اقوال متعددی مطرح است؛ لکن دو نظریه از میان آنها معروف است: نظریه اول، سپرده بانکی را ودیعه یا امانت می داند و نظریه دوم، قرض. مطابق نظریه ودیعه، شخص به عنوان امانت پول خود را به بانک می سپارد تا هر وقت که بخواهد کل یا بخشی از آن را مسترد دارد، و مطابق نظریه دوم، شخص پول خود را به عنوان قرض به بانک می دهد و بانک متعهد می شود که عندالمطالبه، کل یا بخشی از بدهی خود را به او برگرداند.

بهترین راه برای تشخیص ماهیت حقوقی سپرده بانکی، مقایسه ویژگیهای آن با هر یک از ویژگیهای ودیعه و قرض است. بر این اساس، ابتدا ویژگیهای سپرده بانکی را بیان می داریم و سپس با بیان ویژگیهای هر یک از ودیعه و قرض به قضاوت می نشینیم.



ویژگیهای سپرده بانکی

با قطع نظر از قوانین خاص بانکهای مختلف، ویژگیهای سه گانه زیر در غالب بانکهای جهان^{۳۳} در مورد سپرده های بانکی اعمال می شود:

یک. مبلغ سپرده گذاری شده به ملکیت بانک در می آید و بانکدار حق هرگونه تصرفی در آن را دارد؛

دو. بانک متعهد می شود که به محض مطالبه، کل یا بخشی از مبلغ سپرده گذاری شده را به صاحب سپرده و یا به هر کسی که او حواله می کند (در حسابهای جاری) مسترد دارد؛

سه. بعد از عملیات سپرده گذاری، بانک ضامن کل آن است. بنابراین اگر وجوه مذکور تلف شود بانک باید مثل آن را به صاحب سپرده پردازد؛ هرچند که در حفظ و نگهداری آن هیچ کوتاهی نکرده باشد.

ویژگیهای ودیعه

با بررسی کتابهای فقهی و حقوقی،^{۳۴} ویژگیهای زیر برای ودیعه به دست می آید:

یک. مال به ودیعه داده شده در مالکیت صاحب آن باقی است و ودیعه پذیر هیچ گونه حق مالکیتی نسبت به آن ندارد؛



دو. قبول کننده ودیعه حق هیچ گونه تصرفی، جز برای حفظ و نگهداری، در آن ندارد؛

سه. اگر ودیعه پذیر در وظایف مربوط به خود کوتاهی نکند و خساراتی متوجه مال مورد ودیعه گردد وی ضمانت و مسئولیتی نخواهد داشت؛

چهار. ودیعه پذیر باید عین آنچه را که گرفته به صاحب مال برگرداند.

روشن است که هیچ یک از این ویژگیهای چهارگانه، در سپرده های بانکی نیست؛ چرا که در سپرده های بانکی وجوهی که به بانک تحویل داده می شود به ملکیت بانک در می آید و بانک هیچ تعهدی در مورد برگرداندن عین آنها ندارد، بلکه تنها متعهد به بازپرداخت مثل آنهاست؛ هرچند که همه آنها بدون افراط و تفریط تلف شده باشند. بنابراین سپرده بانکی نمی تواند ماهیت حقوقی ودیعه و امانت را داشته باشد.

ویژگیهای قرض

از مطالعه کتابهای فقهی و حقوقی، ویژگیهای زیر برای عقد قرض به دست می آید:

یک. با تحویل، مال قرض داده شده به ملکیت قرض گیرنده درمی آید و او می تواند هرگونه تصرفی در آن بکند؛

دو. قرض گیرنده تعهدی در مورد برگرداندن عین مال ندارد؛

سه. قرض گیرنده ملزم به برگرداندن مثل مال است؛ هر چند که بدون افراط و تفریط، مال قرض گرفته شده تلف گردد.

از مقایسه ویژگیهای سپرده های بانکی و عقد قرض به این نتیجه می رسیم که ماهیت حقوقی آنها همان قرض است و به نظر می رسد که واژه سپرده که مترادف نسبی واژه ودیعه است، به اعتبار دوران شکل گیری صرافیها باشد؛ زمانی که افراد برای حفظ پولهای طلا و نقره خود از دستبرد سارقان و غارتگران، آنها را نزد صرافان امانت گذاری می کردند. اما با گسترش مبادلات و ابداع شیوه های به کارگیری سپرده ها، این روش سیر تکاملی پیدا کرد و از حالت امانت داری اولیه بیرون آمد؛ هر چند که اسم اولیه خود را حفظ کرد. ۳۵

شایان ذکر است که در حقوق مدنی کشورهای دیگر نیز سپرده بانکی به عنوان قرض تلقی شده است. برای نمونه، قسمتهایی از حقوق مدنی کشورهای امریکا، انگلیس و فرانسه را در خصوص ماهیت سپرده بانکی نقل می کنیم.

در حقوق مدنی آمریکا آمده است: «همان لحظه ای که پول سپرده می شود به مالکیت بانک درمی آید و بانک و سپرده گذار رابطه حقوقی بدهکار و بستانکار را به عهده می گیرند. اثر حقوقی این قرارداد آن است که وامی به بانک داده می شود و بانک در برابر آن صریحاً یا به گونه ضمنی تعهد پرداخت یا بازپرداخت مبلغ سپرده را به محض درخواست می کند.» ۳۶

در حقوق مدنی انگلیس نیز آمده است: «به نظر حقوقدانان این کشور هنگامی که یک بانکدار حسابی برای مشتری باز می کند، رابطه ای که میان آنان برپا می شود رابطه بدهکار و بستانکار است و تا هنگامی که در این حساب سپرده ای وجود دارد مشتری بستانکار و بانکدار بدهکار می باشد. بنابراین وجوه سپرده از سوی سپرده گذار در مالکیت بانکدار می باشد... رابطه میان بانکدار و مشتری جنبه امانتی ندارد؛ به این معنی که بانک تکلیفی ندارد که نتایج اقدامات خود را برای سپرده گذاران افشا کند.» ۳۷





و بالاخره در حقوق فرانسه می‌خوانیم: «وجه مشترك نظرات حقوقی در مورد سپرده بانکی این است که بانک مالک سپرده می‌شود و تکلیف استرداد مثل آن را به سپرده‌گذار دارد. و به همین دلیل است که به نظر دیوان تمیز فرانسه دارنده حساب بانکی یک بستانکار از بانکدار است.»^{۳۸}

فقه‌های شیعه و اهل سنت نیز وقتی که از ماهیت سپرده‌های بانکی سؤال کرده‌اند آنها را بر عقد قرض منطبق کرده‌اند.^{۳۹}

بنابر نظریه غالب و صحیح، ماهیت سپرده‌های بانکی - چه در ایران و چه در کشورهای دیگر - همان عقد قرض است. دلیل این که برخی چون دکتر غنی نژاد از قرض بودن آن استبعاد می‌کنند چند چیز است: یکی این که قرض را با قرض الحسنه اشتباه می‌کنند و آن را مختص به نیازمندان می‌پندارند؛ دوم این که خیال می‌کنند هر قرارداد قرضی قرارداد مدت داری است که قرض دهنده حق مراجعه برای گرفتن اموال خود را ندارد؛ و سوم این که فکر می‌کنند در عقد قرض لازم است قرض دهنده و قرض کننده به کلمه قرض و امثال آن تصریح کنند و از آنجا که می‌بینند این سه نکته در سپرده‌های بانکی وجود ندارد، قرض بودن آن را بعید می‌دانند. در حالی که این مفروضات، هر سه اشتباه است و بر اساس کتابهای فقهی و حقوقی،^{۴۰} «قرض عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین مقدار معینی از مال خود را به طرف دیگر تملیک می‌کند و طرف مزبور متعهد می‌شود که مثل آن را از حیث مقدار و جنس و وصف رد نماید».

به تصریح فقها، عقد قرض فی نفسه مدت ندارد و قرض دهنده هر وقت بخواهد می‌تواند برای گرفتن مالش مراجعه کند و به اعتقاد برخی از فقها، اگر شرط مدت نیز کنند مطلب همین طور است؛ مگر این که در قرارداد لازم دیگری ملتزم به مدت قرض شوند. از جهت لفظ نیز معتقدند هر لفظ و عملی که مفاد قرض (تملیک عین و ضمان مثل) را برساند، در تحقق قرارداد قرض کافی است. حتی گفته‌اند اگر قرض دهنده بگوید: «از این مال هر طور خواستی استفاده کن و بر تو باشد برگرداندن مثل آن»^{۴۱}، این عقد قرض خواهد بود.

مناسب است اساتیدی چون دکتر غنی نژاد که عمدتاً در مباحث اقتصادی کار می‌کنند، در مقام اظهار نظر پیرامون موضوعات فقهی و حقوقی، به متون مربوط که الحمدلله به وفور یافت می‌شود مراجعه نمایند.

ب. ماهیت عملیات اعتباری بانکی

یکی از فعالیتهای مهم بانکها دادن وام و اعتبارات مختلف برای متقاضیان منابع بانکی است.

جناب دکتر غنی نژاد، با آن دید نونگر و فکر نویسندشان، می گویند:

«عملیات بانکی صرفاً وام دادن سپرده های موجود نیست، بلکه بانکدار با مسئولیت خود دست به ایجاد پول اعتباری می زند و می کوشد مجموعه نقدینگی خود را با در نظر گرفتن عوامل متعدد به نحو کارآمدی اداره کند.»^{۴۲}

آشنایان به مسائل پول و بانکداری می دانند که بانکها تنها به وام دادن سپرده های بانکی اکتفا نمی کنند، بلکه با استفاده از قدرت خلق پول، محدوده وام دهی خود را گسترش می دهند. لکن همه می دانند که این مساله از ابداعات بانکداری نوین نیست، بلکه اختراعی است که از صرافان به یادگار مانده است. شاید بیش از هزار سال پیش، مردم برای حفظ و نگهداری و گاهی جهت انتقال پولهای خود از شهری به شهر دیگر آنها را به صرافان معتمد داده، رسید دریافت می کردند تا هر وقت احتیاج به پول داشتند با مراجعه به صراف مذکور یا صراف دیگری در شهر دیگر که با وی پیمان مالی دارد معادل پول خود را بگیرند. با گذشت زمان و با توجه به اعتماد مردم به صرافان، رسیدهای مذکور بین افراد دست به دست می گشت و در معاملات به جای پول مورد استفاده قرار می گرفت و این موجب می شد که پولهای زیادی برای مدت زمان طولانی در دست صرافان بماند. صرافان پی بردند که می توانند بدون نگرانی، بخشی از آن پولها را به دیگران قرض دهند؛ و این اولین قدم در خلق پول بود. چرا که در واقع پول واحدی دوبار به جریان افتاده بود؛ یک بار به صورت رسید و یک بار به صورت سکه مسکوک. تحول اساسی زمانی رخ داد که صرافان فهمیدند که می توانند به جای پول نقد، برای متقاضیان قرض نیز رسید بپردازند. در اینجا بود که مهم ترین ویژگی بانکها، یعنی خلق پول اعتباری، تولد یافت. صرافان توانستند با پشتوانه پولهای فلزی اندکی، رسیدهای زیادی بین مردم به قرض دهند. با ابداع بانکهای مدرن، آنها نیز از همین شیوه پیروی کردند و در طول تاریخ شاید عامل اصلی ورشکستگی غالب صرافان و بانکها همین مطلب بوده است. چرا که صراف یا بانکداری، برای رسیدن به سودهای بادآورده، اقدام به خلق پولهای اعتباری بیش از حد می کرد و بعد از مدتی با هجوم افرادی مواجه می گردید که به منظور تبدیل رسیدها یا اسکناسهای بانک مربوط، به صراف یا بانک مراجعه می کردند و آنان به جهت نداشتن پشتوانه کافی، به ناچار تن به ورشکستگی می دادند. البته با ایجاد بانک مرکزی و ابداع روشهایی برای کنترل خلق پول اعتباری توسط بانکهای تجاری، این مساله تحت کنترل درآمد و امروزه بانکهای مرکزی با تغییر نرخ ذخیره قانونی و دیگر ابزارهای سیاست پولی، قدرت وام دهی بانکها



را مدیریت می کنند.

نتیجه این که، بانکهای امروز اگرچه از جهت سرعت، دقت، حجم عملیات و میزان اثرگذاری در اقتصاد جوامع، خیلی مهم و مؤثر هستند و از این جهت قابل مطالعه اند، اما از جهت ماهیت حقوقی عملیات سپرده گذاری و اعطای وام و اعتبارات بانکی هیچ پدیده جدیدی در آنها رخ نداده است. بانکها از یک طرف وجوه مازاد بر نیاز مردم را به عنوان قرض دریافت می کنند و سپس همان وجوه را همراه با وجوه ناشی از خلق پول بانکی (که از صرافان یاد گرفته اند) به عنوان قرض در اختیار متقاضیان وام و اعتبار قرار می دهند.

قیمتها در صدر اسلام

چنانکه گذشت، دومین رکن اساسی نظریه «تفاوت ربا و بهره بانکی» ثبات سطح عمومی قیمتها و ثبات قیمتهای نسبی است. چرا که تنها با این دو فرض، درآمد قطعی از پیش تعیین شده (ربا) قابل تحقق است و اگر یکی از آن دو تغییر کند تنها با درآمد اسمی مواجه خواهیم بود و از درآمد واقعی قطعی از پیش تعیین شده خبری نخواهد بود؛ چنانکه در اقتصادهای مدرن چنین است.

برداشت جناب دکتر غنی نژاد نسبت به مسأله تغییر قیمتها در صدر اسلام یکسان نیست. در یک جا ایشان از اساس منکر تغییر قیمتها در چنین جوامعی می شوند و برای آن دلایلی ذکر کرده، می گویند:

«در این جوامع به علت این که روابط مبادله ای پولی در حاشیه فعالیتها اصلی تولیدی قرار دارند، و نیز به علت بطنی بودن تحرك اجتماعی و اقتصادی، و کندی بسیار زیاد تحولات فنی و تکنولوژیک، تغییرات در قیمتهای نسبی و نیز سطح قیمتها، حتی در درازمدت بسیار ناچیز است.»^{۴۳}

براساس همین ذهنیت در مقاله دوم، بنده را مخاطب قرار داده، می گویند:

«ایشان که مطالعات تاریخی مبسوطی درباره صدر اسلام دارند آیا می توانند نمونه ای را نشان دهند که وام دهنده به علت کاهش ارزش مبلغ وام داده شده در طول زمان (تورم یا تغییر قیمتهای نسبی) مظلوم واقع شده باشد؟»^{۴۴}

در جای دیگر اصل تغییر قیمتها را به عنوان واقعیتهای غیر قابل انکار می پذیرند، لکن توجه



انسانها به آن واقعیت و نقش بستن مفهوم «تغییر سطح عمومی قیمتها» و یا «تغییر قیمت‌های نسبی» در اذهان افراد را منکر می‌شوند و می‌گویند:

«این که در صدر اسلام قیمت‌ها تغییر می‌کردند واقعیتی است غیر قابل انکار اما از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که مفهوم قیمت‌های نسبی، سطح عمومی قیمت‌ها و تورم نیز در آن زمان وجود داشته و موضوع اندیشه و داوری انسانها قرار می‌گرفته است.»^{۴۵}

حال با آوردن شواهد متنوع تاریخی از صدر اسلام نشان می‌دهیم که علاوه بر این که سطح عمومی قیمت‌ها و قیمت‌های نسبی، در آن زمان تغییر می‌کرد، میزان تغییرات نیز چنان بود که مردم آن زمان نه تنها مفهوم آن را می‌فهمیدند، بلکه آثار و نتایج آن را نیز با تمام وجود احساس کرده، در صدد چاره‌جویی بودند. برای وضوح بحث و اجتناب از تطویل، ما روایات و شواهد تاریخی را به چند گروه تقسیم کرده، از هر گروه تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم.

گروه اول: روایاتی که به وضوح، تغییر قیمت‌های نسبی را نشان می‌دهد
۱. عن ابی عبدالله(ع) قال:

سأله محمد بن القاسم الحنطال فقال: اصلحك الله ابيع الطعام من الرجل الى اجل فاجئ وقد تغير الطعام من سعره، فيقول: ليس عندي درهم، قال: خذ منه بسعر يوم، قال: افهم اصلحك الله، انه طعامي الذي اشتراه مني، قال: لاتأخذ منه حتى يبيعه ويعطيك قال: ارغم الله انفي رخص لي فرردت عليه فشدد علي؛^{۴۶}
محمد بن قاسم الحنطال از امام صادق(ع) می‌پرسد: خداوند تو را سلامت بدارد؛ به کسی گندم نسیه^{۴۷} می‌فروشم. وقتی که مدت فرا می‌رسد پیش خریدار می‌روم، در حالی که قیمت گندم تغییر پیدا کرده است. خریدار می‌گوید پولی ندارم [که بدهی‌ام را بپردازم]. امام فرمود: از او به قیمت روز، گندم بگیر. راوی می‌گوید: خدا تو را سلامت بدارد؛ آن گندم، گندم خود من است همان گندمی که از من خریده است. امام فرمود: پس صبر کن تا آن را بفروشد و بدهی تو را بپردازد. راوی با خودش می‌گوید: خدا مرا بکشد؛ امام رخصت داد که گندم را بگیرم، اعتراض کردم، امام سخت‌گیری کرد.



این روایت، به روشنی، دلالت می‌کند که قیمت گندم در مدت زمان کوتاهی چنان تغییر کرده بوده که اولاً فروشنده، کاملاً متوجه آن بوده و ثانیاً احساس می‌کرده اگر به قیمت جدید، آن را از بدهکار بگیرد متضرر خواهد شد و امام(ع) فرموده‌اند که چون معامله، سابقاً تمام شده، یا بابت بدهی گندم را به قیمت جدید بردارد و یا صبر کند که بدهکار، آن را فروخته، بدهی اش را پردازد. این روایت یکی از چندین نمونه‌ای است که جناب دکتر غنی نژاد تقاضای دیدن آنها را دارند؛ نمونه‌ای که به وضوح، گویای آن است که فروشنده گندم در اثر تغییر قیمت نسبی، احساس مظلومیت می‌کند.

۲. ابوداود نقل می‌کند:

«دیة قتل در زمان پیامبر(ص) ۸۰۰ دینار یا ۸۰۰۰ درهم بود. وقتی که زمان خلافت عمر شد وی خطبه‌ای خواند و گفت: قیمت شتر (مبنای محاسبه دیة قتل) بالا رفته است؛ سپس دیه را برای صاحبان دینار ۱۰۰۰ دینار و برای صاحبان درهم ۱۲۰۰۰ درهم قرار داد.»^{۴۸}

از این نقل تاریخی به دست می‌آید که در مدت زمان کوتاهی (حداکثر دو سال و چند ماه) قیمت شتر نسبت به پول طلا ۲۵ درصد و نسبت به پول نقره ۵۰ درصد افزایش یافته بوده و این افزایش چنان محسوس بوده که آن را در محاکم قضایی و در تعیین دیة قتل دخالت داده‌اند.



گروه دوم: روایاتی که بیانگر تغییر سطح عمومی قیمتها و توجه مردم به آن است

۳. انس بن مالک نقل می‌کند:

«غلا السَّعْرَ علی عهد رسول الله(ص) فقالوا یا رسول الله(ص) سعّر لنا فقال: انّ الله هو المسعّر...»^{۴۹}

قیمت کالاها در زمان رسول خدا(ص) افزایش یافت. مردم گفتند یا رسول الله(ص) کالاها را قیمت گذاری کن.

حضرت فرمود: قیمت گذار خداوند است.

الف و لام در کلمه «السَّعْر» در روایت فوق، الف و لام جنس است و به معنی افزایش قیمت تمام کالاهاست.

۴. «قيل للنبي(ص) لو اسعرت لنا سعراً فانّ الاسعار تزيد و تنقص فقال(ص): ماكنت

لالقى الله ببدعة لم يحدث فيها شيئاً فدعوا عبدالله ياكل بعضهم من بعض...»؛^{۵۰} به رسول خدا گفته شد: ای کاش برای کالاهای قیمت تعیین کنی. چرا که قیمتها افزایش و کاهش پیدا می کنند. رسول خدا(ص) فرمود: نمی خواهم خداوند را به بدعتی ملاقات کنم که کسی در آن بر من پیشی نگرفته؛ بندگان خداوند را آزاد بگذارید تا بعضی از بعضی استفاده برند.

۵. «عن رسول الله(ص) انه مرّ بالمحتكرين فامر بحكرتهم ان تخرج الي بطون الاسواق وحيث تنظر الابصار اليها، فقليل لرسول الله(ص) لو قومت عليهم. فغضب «رسول الله(ص)» حتى عرف الغضب في وجهه، فقال: انا اقوم عليهم ائما السعر الى الله يرفعه اذا شاء ويخفضه اذا شاء.»؛^{۵۱}

روزی رسول الله(ص) بر محتکران گذشت. دستور داد آنچه را که احتکار کرده اند به وسط بازارها و در جایی که همه ببینند بیاورند. به آن حضرت عرض شد: چه می شد اگر بر آنها قیمت می گذاشتی آن جناب خشمگین شد، به نحوی که آثار غضب در چهره اش نمایان گردید، و فرمود: من بر آنها قیمت بگذارم؟ قیمت به دست خداست؛ هر وقت بخواهد بالا می برد و هرگاه اراده کند پایین می آورد.

از مطالعه روایات رسول الله(ص) به دست می آید که آن حضرت، اگرچه با عوامل گرانی چون احتکار، انحصار و تلقی رکبان به شدت مبارزه می کردند، از قیمت گذاری کالاهای اجتناب کرده، آن را به خداوند واگذار می کردند.

گروه سوم: روایاتی که بیانگر توجه مردم به عوامل مؤثر

بر تغییر قیمت های نسبی و سطح عمومی قیمت ها است

۶. عمر بن شعیب نقل می کند:

«قضى ابوبكر على اهل القرى حين كثر المال و غلت الابل اقام مائة من الابل بست

مائة دينار الى ثمان مائة دينار.»؛^{۵۲}

در زمان ابوبکر وقتی حجم پول (درهم و دینار) افزایش یافت و قیمت شتر بالا

رفت، او برای اهل قریه صد شتر را به ششصد تا هشتصد دینار قیمت گذاری کرد.

۷. ابن سعدی نقل می کند:



«كثير المال في زمن عثمان حتى بيعت جارية بوزنها و فرس بمائة الف درهم و نخلة بالف درهم»؛ ۵۳

در زمان عثمان حجم پول چنان زیاد شد که گاهی کنیزی به اندازه وزن خود پول نقره، اسبی به صد هزار درهم و درخت خرمایی به هزار درهم فروش می رفت.

نکته ای پیرامون کلمه «مال»

جناب دکتر غنی نژاد از این که من در مقاله سابق، کلمه «مال» را به «حجم پول» معنی کرده بودم ناراحت شده، می گویند:

ایشان در ترجمه روایات صدر اسلام، در موارد متعددی در برابر واژه «مال» عربی، اصطلاح «حجم پول» را به کار برده اند و در این مورد همانند موارد مشابه دیگر، خلط معرفت شناختی فاحشی را مرتکب شده اند. درست است که در جوامع قدیمی به علل مختلف مانند کشف معادن طلا و نقره، جنگ و غارت و غیره مقدار پول یا پولهای کالایی رایج، کم و زیاد می شد و بنابراین قیمت‌های کالاها را تحت تاثیر قرار می داد، اما از این واقعیت تاریخی نمی توان چنین نتیجه گرفت که مفهوم «حجم پول» به عنوان ابزار تحلیل اقتصادی در اذهان اندیشمندان آن زمان وجود داشته است. واژه «مال» مفهوم کلی و مبهمی است ناظر بر معانی متعددی از قبیل موضوع مالکیت، کالا، سرمایه و پول که خود آقای موسویان به تفاریق، این معادله‌ها را برای آن واژه به کار برده اند. اینکه واژه «مال»، مشترك لفظی است دال بر این است که مفهوم مستقل، معین و مشخصی از این معانی در زبان عربی آن زمان وجود نداشته است. ۵۴

ایشان با آوردن چنین عباراتی، لابد به من حق می دهند که معرفت شناسی آن استاد محترم را ناقص و ذهنی بنامم. اگر ایشان به خود زحمت داده، مختصر مراجعه ای به کتب لغت عرب می داشتند متوجه می شدند که واژه مال در استعمال عرب، ابتدا به معنی پول رایج یعنی درهم و دینار به کار می رفت، سپس معنای آن توسعه پیدا کرد و به معنای هر شیء با ارزش به کار رفت. بنابراین، واژه مال در متون صدر اسلام گاهی به معنای خاص یعنی درهم و دینار و گاهی به معنای عام یعنی هر شیء با ارزش استعمال شده است و اولی اصل می باشد. ۵۵ حال اگر به این



مطلب، موضوع تاریخی دیگری را اضافه کنیم که بعد از پیروزی اسلام و با گسترش فتوحات مسلمانان در سرزمینهایی چون ایران، عراق، شام، مصر و یمن، ثروتهای زیادی تحت عناوین غنایم جنگی، جزیه، خراج، زکات و ... به طرف مرکز حکومت اسلامی سرازیر شد. این ثروتها یا از ابتدا پول نقد بودند و یا به جهت دوری مسافت و مشکلات حمل و نقل، معمولاً تبدیل به پول شده به مدینه منتقل می گشتند. از اینجا به این نتیجه طبیعی می رسیم که روز به روز حجم پول رایج (درهم و دینار) در مقایسه با کالاهای دیگر افزایش پیدا کرده، سطح عمومی قیمتها بالا می رفت و اگر جناب دکتر غنی نژاد عینک نونگر خویش را کنار می گذاشتند، متوجه می شدند که روایاتی که ذکر شد هیچ معنایی جز آنچه ما معنا کردیم نمی دهد. از همه این مقدمات نیز که صرف نظر کنیم، ایشان اگر تنها به مفاد تعلیلی روایات مذکور توجه می کردند، با دانش اقتصادی خود متوجه می شدند که ازدیاد غیر پول رایج از اموال، دلیل گران شدن کالاهایی چون شتر، کنیز، اسب و درخت خرما نمی گردد. پس مقصود گوینده از «کثر المال»، به ناچار، همان افزایش پول رایج یعنی درهم و دینار خواهد بود.

۸. قال رسول الله (ص):

«ایما رجل اشتری طعاماً فکبسه اربعین صباحاً یرید به غلاء المسلمین ثم باعه فتصدق بثمانه لم یکن کفارة لما صنع»؛ ۵۶

رسول خدا(ص) فرمود: هرکس طعامی را خریداری کند و چهل شبانه روز آن را ذخیره کند تا به قیمت گران تری به مسلمانان بفروشد، اگرچه آن را فروخته، کل پولش را صدقه دهد کفاره گناهی که کرده نمی شود.

۹. عن الصادق (ع):

«کل حکرة تضرّ بالناس وتغلی السعر علیهم، فلاخیر فیها»؛ ۵۷

امام صادق(ع) فرمود: هر مال احتکار شده ای که به مردم زیان برساند و قیمتها را بالا ببرد خیری ندارد.

۱۰. حضرت علی(ع) وقتی مالک اشتر را به فرمانداری مصر منصوب کرد، مسأله کنترل و نظارت بر قیمتها را به عنوان یکی از وظایف حاکم اسلامی بیان داشت. ایشان بعد از توضیح خدمات تجار و پیشه وران، خطاب به مالک می فرماید:

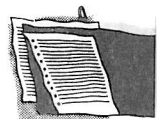
«واعلم - مع ذلك - ان فی کثیر منهم ضیقاً فاحشاً، وشحاً قبیحاً، واحتکاراً للمنافع،



وتحکماً فی البیاعات، وذلك باب مضرة على العامة وعیب على الولاة فامنع من الاحتمكار، فان رسول الله (ص) منع منه ولیکن البیع بیعاً سمحاً، بموازين عدل و اسعار لا تجحف بالفریقین من البائع والمبتاع، فمن قارف حكرة بعد نهيك اياه فنكّل به وعاقبه من غير اسراف»؛^{۵۸}

و با این حال، بدان که بسیاری از آنها (تجار و پیشه وران) به شدت چشم تنگ هستند و طمع و بخلی زشت دارند، منافع را احتکار می کنند و در معامله انحصارطلبند؛ و این بر مردم زیان، و بر والیان عیب و عار است. از احتکار جلوگیری کن که رسول الله (ص) از آن منع فرمود. باید خرید و فروش آسان صورت بگیرد؛ با ترازوهای عادلانه و قیمتهایی که به دو طرف (فروشنده و خریدار) اجحاف نشود. پس اگر بعد از نهی تو کسی اقدام به احتکار کرد بر او سخت گیر و او را بی تندروی مجازات کن.

از مطالعه روایات فوق به دست می آید که اندیشمندان آن زمان نه تنها متوجه اصل تغییر قیمتهای نسبی و سطح عمومی قیمتها بودند، بلکه به برخی از عوامل آن چون افزایش حجم پول، احتکار، انحصارطلبی و حرص و طمع فاحش در سودجویی، نیز پی برده بودند. شاید برای جناب دکتر غنی نژاد جالب باشد که بدانند شیخ صدوق، از فقهای هزار و چندی سال پیش، در تحلیل حدیث پیامبر (ص) که فرمود «قیمتها دست خداست هر وقت بخواهد بالا می برد و...»،^{۵۹} عوامل تغییر دهنده قیمتها را مورد بررسی قرار داده، می گوید: «ارزانی و گرانی اگر به فراوانی یا کمبود کالاها مربوط باشد، این به دست خداست و رضا و تسلیم در مقابل آن واجب است. اما اگر ارزانی یا گرانی ناشی از عمل خود مردم باشد مانند اینکه یک نفر تمام قوت یک شهر را بخرد و با این کار قیمت بالا برود... این گرانی ناشی از عمل این شخص است و مستند به خدای سبحان نیست.»^{۶۰}



گروه چهارم: روایاتی که به بیان نتایج گرانی

و افزایش مداوم سطح عمومی قیمتها می پردازد

علاوه بر روایت نهم و دهم، که احتکار و گرانی را مضرّ به حال مردم می داند، این گونه امور عیب بر حاکمان است و موقعیت اجتماعی آنها را از بین می برد. امام صادق (ع) در روایتی به تحلیل آثار اجتماعی تورم و افزایش مستمر قیمتها پرداخته اند:

۱۱. عن الصادق(ع):

«غلاء السعر يسيءُ الخلق ويذهبُ الامانة ويضجر المرء المسلم»؛ ۶۱

گرانی قیمت‌ها موجب می‌شود اخلاق و رفتار مردم بد شده، صفت امانت‌داری از بین برود و مردم مسلمان در فشار قرار گیرند.

آشنایان به ادبیات عرب می‌دانند که «ال» به کار رفته در واژه‌های این حدیث، «ال» جنس است و دلالت بر عموم می‌کند؛ چنانکه مقتضای تعلیل به کار رفته در حدیث، تنها با عموم سازگار است. چون گران شدن یک یا چند کالای بخصوص و یا گران شدن موقتی همه کالاهای در یک مقطع کوتاه زمانی این آثار را به دنبال ندارد. پس مقصود امام صادق(ع) از «غلاء السعر» گرانی مستمر تمام یا اکثر کالاهای مورد استفاده در آن زمان می‌باشد و این چیزی جز افزایش مستمر سطح عمومی قیمت‌ها یا تورم نیست.

گروه پنجم: روایاتی که بیانگر تغییر ارزش بدهی در اثر تغییر قیمت‌هاست

جناب دکتر غنی نژاد علاقه داشتند با خبر شوند که آیا در صدر اسلام، موردی بوده که یکی از طرفین معامله مدت دار، به جهت تغییر سطح عمومی قیمت‌ها یا قیمت‌های نسبی احساس خسارت و ضرر کند؟ باید به عرض ایشان برسانم که نه تنها یک مورد، بلکه دهها مورد در روایات و متون تاریخی وجود دارد؛ که از باب نمونه، تعدادی را نقل می‌کنم:

۱۲. عن ابراهیم بن عبد الحمید عن عبد صالح(ع) قال:

«سألته عن الرجل يكون له عند الرجل الدنانير و خلیط له يأخذ مكانها ورقا فی حوائجه و هی یوم قبضها سبعة و سبعة و نصف دینار و قد یطلبها الصیرفی و لیس الورق حاضراً فیتاعها له الصیرفی بهذا السعر سبعة و سبعة و نصف، ثم یجیبی یحاسبه و قد ارتفع سعر الدنانیر، فصار بائنی عشر کل دینار، هل یصلح ذلك له و انما هی له بالسعر الاول یوم قبض منه الدرهم فلا یضره کیف كان السعر؟ قال: یحسبها بالسعر الاول فلا بأس به»؛ ۶۲

ابراهیم بن عبد الحمید می‌گوید از امام کاظم(ع) در مورد مردی سؤال کردم که نزد صرافی دینارهایی دارد؛ به او مراجعه می‌کند و به جای دینار درهم می‌گیرد و قیمت هر دینار در آن روز هفت یا هفت و نیم درهم است. پس صراف درهمها را طلب





می کند و آن شخص درهم ندارد. صراف برای گرفتن طلب خود به همان قیمت هفت یا هفت ونیم درهم، درهمهایی را خریداری می کند. سپس شخص صاحب دینار برای محاسبه نزد صراف می آید، در حالی که قیمت دینار بالا رفته است؛ به طوری که هر دینار دوازده درهم ارزش دارد. حال، آیا این قیمت برای او صحیح است یا این که دینارها باید به قیمت اول، یعنی روزی که درهمها را از صراف گرفت، محاسبه شود و فرقی ندارد که قیمت امروز در چه سطحی است؟ امام(ع) می فرماید: دینارها را با همان قیمت اول حساب می کند و اشکالی ندارد.

اگر حدیث را با مثال عددی بیان کنیم، بیشتر واضح می شود: فرض کنیم که فرد مذکور صد دینار از صراف طلب دارد. روزی به خاطر نیازی، به وی مراجعه می کند و چون صراف دینار نداشته، به او علی الحساب، مثلاً ۳۵۰ درهم می پردازد و آن روز قیمت هر دینار هفت درهم بوده است. بعد از مدتی برای تصفیه حساب پیش صراف می رود و متوجه می شود که قیمت هر دینار دوازده درهم شده است. حال اگر به قیمت سابق (هر دینار هفت درهم) محاسبه شود صراف تنها موظف به پرداخت پنجاه دینار است؛ چون پیشتر ۳۵۰ درهم - معادل ۵۰ دینار - علی الحساب پرداخته است. اما اگر به قیمت روز تصفیه حساب (هر دینار دوازده درهم) محاسبه شود صراف پیشتر معادل ۲۹ دینار را علی الحساب پرداخته و الآن باید ۷۱ دینار دیگر پردازد. می بینیم که امام(ع) جواب می دهند معیار محاسبه قیمت روزی است که درهم ها را علی الحساب تحویل گرفته است.

این روایت به روشنی بیان می کند که قیمت پول طلا در مقابل پول نقره از یک به هفت در مدت زمان کوتاهی به یک به دوازده رسیده بوده و این موجب بروز سؤال و اختلاف برای طرفین معامله گردیده بود.

۱۳. عن اسحاق بن عمار قال:

«سالت ابا ابراهیم(ع) عن الرجل یكون لی علیه المال فیقبضنی بعضاً دنانیر وبعضاً دراهم، فاذا جاء یحاسبنی لیوفینی یكون قد تغیر سعر الدنانیر، ای السعرین احسب له، الذی کان یوم اعطانی الدنانیر او سعر یومی «یوم احاسبه» الذی احاسبه؟ فقال: سعر یوم اعطاک الدنانیر، لانک حبست منفعتها عنه»؛^{۶۳}

اسحاق بن عمار نقل می کند از امام کاظم(ع) در مورد مردی سؤال کردم که از او

مالی (پولی) طلب داشتیم؛ وی (به صورت علی الحساب) مقداری دینار و مقداری درهم به من می پردازد. وقتی که می آید تا تصفیه حساب کنیم قیمت دینار تغییر کرده است. حال به کدام یک از دو قیمت با وی تصفیه حساب کنم؟ به قیمت روزی که مقداری دینار به من داد یا به قیمت امروز که داریم تصفیه حساب می کنیم؟ امام فرمود: به قیمت روزی که دینارها را به تو پرداخت. چون تو در این مدت منفعت آنها را از او حبس کرده ای (در این مدت مانع استفاده او از دینارها شده ای).

شیخ حرّ عاملی به همین مضمون سه روایت دیگر نقل کرده که به جهت تکراری بودن از نقل آنها صرف نظر می کنیم. ۶۴

۱۴. «عن علی (ع) فی رجل یشتري السلعة بدینار غیر درهم الی اجل قال: فاسد، فلعل الدینار یصیر بدرهم»؛ ۶۵

از امیرالمؤمنین علی (ع) سؤال شد از معامله مردی که کالایی را به یک دینار منهای یک درهم، به صورت نسیه خریده است. امام (ع) فرمودند: معامله باطل است. چون ممکن است تا رسیدن موعد پرداخت، یک دینار برابر یک درهم گردد (در نتیجه کالا به صورت مجانی درآید).

از این روایت پیداست که امام (ع) می خواهند بفرمایند که وقتی فردی کالایش را به یک دینار منهای یک درهم به صورت نسیه می فروشد، اگرچه حین فروش به خاطر معلوم بودن رابطه ارزشی دینار با درهم، قیمت کالا معلوم است و طرفین معامله می دانند چه ارزش واقعی و چه مبلغ حقیقی را بدهکار و طلبکارند، لکن تا موقع پرداخت ممکن است قیمت دینار به درهم تغییر کند و چه بسا هر دینار مساوی یک درهم شود. در نتیجه یک دینار منهای یک درهم برابر صفر گردد و کالا به صورت مجانی درآید. این وضعیت، گرچه وضعیتی استثنایی است، ولی امام با بیان آن می خواسته اند مسأله کاملاً ملموس گردد و از چنین معاملاتی که بی جهت طرفین را مواجه با اختلاف می کند ممانعت نمایند و لذا در روایات دیگری که به همین مضمون وارد شده، سفارش شده که جنس را به جای یک دینار منهای یک درهم، به نه دهم دینار یا یک دینار الّا عُشر یا خمس معامله کنند. ۶۶

خلاصه، این روایات نه تنها مسأله تغییر قیمتها را به وضوح نشان می دهد، واضح تر از آن، تغییر ارزش واقعی بدهی در اثر تغییر قیمتها را بیان می کند.



گروه ششم: روایاتی که بیانگر نظام پولی صدر اسلام است

روایات فراوانی وجود دارد که بیانگر این مطلب است که در صدر اسلام دو نوع پول، یکی طلائی به اسم دینار و دیگری نقره‌ای به اسم درهم، در جریان بوده و رابطه ارزشی آن دو نیز کاملاً آزاد و متغیر و تابع عوامل مختلف عرضه و تقاضای آن دو بوده است و به همین جهت، تغییرات چنان حساس و کوتاه مدت بوده که مفاهیمی چون «سعالیوم» و «صرف الیوم» به معنی «قیمت روز» در محاورات مردم و اهل معامله رایج بوده و در روایات منعکس شده است. برای نمونه، چند مورد از آنها را نقل می‌کنیم.

۱۵. «عن النبی (ص) انه سئل عن باع بالدنانیر فاخذ عوضها درهم او بالدرهم فیاخذ عوضها دنانیر، یاخذ هذه عن هذه؟ فقال: لا بأس یاخذها بسعر یومها ما لم یفترقا و بینهما شیء»؛^{۶۷}

از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد درباره کسی که کالایش را به دینار می‌فروشد، لکن عوض دینار درهم می‌گیرد یا برعکس؛ آیا این صحیح است؟ پیامبر فرمودند: اشکالی ندارد، در صورتی که سکه‌ها را به قیمت روزشان حساب کنند و قبل از جدا شدن از هم، چیزی (بدهی) بینشان باقی نماند.

۱۶. «عن ابی عبدالله (ع) فی الرجل یكون له الدین درهم معلومه الی اجل فجاء الاجل ولیس عند الذی حلّ علیه، درهم فقال له: خذ منی دنانیر بصرف الیوم. قال (ع): لا بأس به»؛^{۶۸}

از امام صادق (ع) سؤال شد در مورد مردی که دراهمی معلوم به کسی بدهکار است. وقتی که موعد فرا می‌رسد بدهکار می‌گوید: من درهم ندارم عوض آنها از من به قیمت روز دینار بگیر. امام فرمودند: اشکالی ندارد.

۱۷. عن اسحاق بن عمّار قال قلت لابی عبدالله (ع):

«تكون للرجل عندی من الدرهم الوضح فیلقانی فیقول کیف سعر الوضح الیوم؟ فاقول له: کذا، فیقول: ألیس لی عندک کذا و کذا الف درهم وضحاً؟ فاقول: بلی، فیقول لی: حولّها دنانیر بهذا السعر واثبتها لی عندک فما تری فی هذا؟ فقال لی: اذا كنت قد استقصیت له السعر یومئذ فلا بأس»؛^{۶۹}

اسحاق بن عمار می‌گوید به امام صادق (ع) گفتم: مردی نزد من تعدادی درهم



وضوح (درهم سالم) دارد. مراجعه می کند و می گوید: قیمت امروز درهم وضوح چقدر است؟ به او می گویم: فلان قدر. می گوید: آیا من نزد تو چندین هزار درهم وضوح ندارم؟ می گویم: بلی، داری. می گوید: آن درهمها را با همین قیمت روز، به دینار تبدیل کن و نزد خودت برای من نگه دار. حال آیا این کار صحیح است؟ امام (ع) می فرماید: اگر قیمت روز را برای او کامل محاسبه کنی اشکالی ندارد.

به این مضمون روایات فراوانی نقل شده است^{۷۰} که نیازی به ذکر همه آنها نیست. از این روایات آشکار می گردد که نظام پولی صدر اسلام یک «سیستم دو فلزی با رابطه کاملاً متغیر» بوده است و نتایج تحقیقات محققان نیز همین را اثبات می کند. دکتر فهیمی محمد، از محققان مصر، در تحقیقی که پیرامون «پول در صدر اسلام» دارد، به این نتیجه می رسد که در صدر اسلام یک سیستم دو فلزی با رابطه قیمتی کاملاً متغیر حاکم بوده است. ایشان با ترسیم جدولی، تغییرات قیمتی این دو پول در مقابل هم را نشان می دهد. مطابق آن جدول، ارزش دینار بین ده تا سی و پنج درهم در تغییر بوده است و تغییرات گرچه حالت نوسانی داشته، در بلند مدت ارزش درهم (پول نقره ای) سیر نزولی داشته و از رابطه یک به ده به رابطه یک به سی و پنج رسیده است.^{۷۱}

نتایج بحث اقتصاد صدر اسلام

چنانکه گذشت، دومین رکن نظریه تفاوت ربا و بهره، ثبات قیمت‌های نسبی و سطح عمومی قیمت‌هاست و جناب آقای غنی نژاد معتقد بودند که این رکن در جوامع سنتی از جمله اقتصاد صدر اسلام تحقق دارد و بر فرض هم قیمت‌ها متغیر باشند چنان نیست که برای اندیشمندان و عامه مردم محسوس باشد. لکن برخلاف تصور ایشان روایات و شواهد تاریخی نتایج زیر را کاملاً به اثبات می رساند:

۱. قیمت‌های نسبی، تحت تأثیر عوامل مختلف، پیوسته در حال تغییر بودند؛
۲. سطح عمومی قیمت‌ها نیز تغییرات قابل توجهی داشت؛
۳. میزان تغییرات چنان بود که مردم و حاکمان جامعه به فکر چاره بودند؛
۴. علاوه بر تغییر قیمت‌ها، عوامل مؤثر بر آن، چون افزایش حجم پول، احتکار و انحصارطلبی، نیز برای اندیشمندان شناخته شده بود؛
۵. برخی از آثار اجتماعی افزایش مستمر قیمت‌ها، چون متضرر شدن مردم عادی، پایین آمدن



محبوبیت دولت و بداخلاق شدن افراد جامعه، برای اندیشمندان شناخته شده بود؛
۶. مسأله تغییر ارزش واقعی مطالبات و بدهیها در اثر تغییر قیمتها برای مردم محسوب بود؛
۷. به جهت حاکمیت سیستم پولی دولتی، با رابطه قیمتی متغیر و تغییرات مستمر و
معنی دار ارزش دو پول فلزی در مقابل هم، مردم حتی با تغییرات روزمره قیمتها آشنا بودند و
اصطلاحاتی چون «صرف الیوم» و «سعر الیوم» حاکی از این حقیقت است.

خلاصه و نتیجه بحث

چکیده نظریه «تفاوت ربا و بهره بانکی» این بود که ربایی که در اسلام تحریم شده عبارت است از درآمد قطعی از پیش تعیین شده و این تنها در جوامع سنتی که تغییر قیمت‌های نسبی و تغییر سطح عمومی قیمتها برای مدت زمان طولانی صفر است قابل تحقق است و در جوامع مدرن و اقتصادهای جدید که قیمت‌های نسبی و سطح عمومی قیمتها همیشه در حال تغییر است امکان تحقق ندارد.
چکیده جواب نظریه، این است که تعریف فوق تعریفی ناقص و مبتنی بر معرفت‌شناسی ذهنی است. مطابق متون دینی، ربایی که اسلام تحریم کرده گرفتن هر نوع زیاده در قرارداد قرض است و این تعریف همان طور که در جوامع سنتی امکان تحقق دارد، در جوامع مدرن نیز ممکن است و ثانیاً برخلاف تصور نظریه پرداز، در اقتصاد صدر اسلام نیز همانند اقتصادهای مدرن (گرچه به خاطر عواملی متفاوت) قیمت‌های نسبی و سطح عمومی قیمتها در حال تغییر بوده و این تغییرات برای مردم و اندیشمندان کاملاً شناخته شده بوده است. بنابراین، با این نظریه و با این عناصر سست و لرزان، نمی‌توان تفاوت ماهوی و معرفت‌شناختی بین ربا و بهره بانکی قائل شد و در صدد حلال کردن ربایی برآمد که اسلام و قرآن با شدت تمام آن را ممنوع کرده و مرتکبان آن را در ردیف پیکارکنندگان با خدا و رسول قلمداد کرده است و برای معتقدان به حلیت آن عذابی جاویدان وعده داده است.^{۷۲}



در پایان، ضمن تقدیر و تشکر از جناب دکتر غنی نژاد که امکان چنین گفتگویی علمی را فراهم نمودند و اعتذار از این که شاید در بیان حقیقت اسائیه ادبی رخ داده باشد، اعتراف می‌کنم که گرچه نظریه اصلی ایشان به هیچ وجه قابل دفاع نیست، لکن در مقاله اول و دوم ایشان نکات جالبی وجود دارد که قابلیت طرح در قالب نظریه‌هایی که در ابتدای مقاله بیان گردید، دارد و می‌تواند به روشن شدن ابعاد مختلف بحث «ربا و بهره» کمک کند.

پی نوشتها:

۱. موسی غنی نژاد، «بحثی در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۵-۱۶، تابستان و پاییز ۱۳۷۷، ص ۳۲۷.
۲. خلاصه ای از مقدمه کتاب پول، بهره، بحرانهای اقتصادی-اجتماعی. هلموت کرویتس، ترجمه حمیدرضا شهیرزادی، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۸،
۳. سوره بقره، آیه ۲۷۸ و ۲۷۹.
۴. موسی غنی نژاد، «تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۷۶، ص ۳۲۰-۳۲۱ (با تلخیص).
۵. همان، ص ۳۲۰-۳۲۱ (با تلخیص).
۶. موسی غنی نژاد، «بحثی در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۵-۱۶، ص ۳۳۴.
۷. همان، ص ۳۴۲.
۸. همان.
۹. همان، ص ۳۴۱.
۱۰. موسی غنی نژاد، «تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۲، ص ۳۲۰-۳۲۳ (با تلخیص).
۱۱. هلموت کرویتس، معضل پول، ص ۲۷۴.
۱۲. سوره بقره، آیه ۲۷۹.
۱۳. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۲۳.
۱۴. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۵۴، حدیث ۱.
۱۵. امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۶۳۸، القول فی القرض، مسأله ۹.
۱۶. شیخ حر عاملی، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۰۳، حدیث ۳.
۱۷. هلموت کرویتس، پیشین.
۱۸. موسی غنی نژاد، «بحثی در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۵-۱۶، ص ۳۳۰.
۱۹. همان، ص ۳۳۱.
۲۰. محمد حسین ابراهیمی، ربا و قرض در اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۲۸۰.
۲۱. شیخ حر عاملی، پیشین، ج ۱۳، ص ۸۱، حدیث ۷.
۲۲. محمد حسین ابراهیمی، قرض الحسنه، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۴۳.
۲۳. شیخ حر عاملی، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۶.



۲۴. سید عباس موسویان، پس انداز و سرمایه گذاری در اقتصاد اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۶ به بعد.
۲۵. موسی غنی نژاد، «بحثی در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۵-۱۶، ص ۳۳۸.
۲۶. ساموئلسن، اقتصاد، ج ۱، ص ۴۶۵؛ برنسون، اقتصاد کلان، ج ۲، ص ۴۵۹؛ توتونچیان، اقتصاد پول و بانکداری، ص ۳۴۲.
۲۷. موسی غنی نژاد، «تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۲، ص ۳۲۱-۳۲۲.
۲۸. موسی غنی نژاد، «بحثی در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۵-۱۶، ص ۳۲۸.
۲۹. فریدون تفضلی، تاریخ عقاید اقتصادی، نشرنی، ص ۳۸.
۳۰. موسی غنی نژاد، همان، ص ۳۳۱-۳۳۲.
۳۱. همان، ص ۳۳۳-۳۳۴.
۳۲. همان.
۳۳. در ادامه، قوانین حقوق بانکی آمریکا، انگلیس و فرانسه را نقل خواهیم کرد.
۳۴. مراجعه شود به: محقق حلی، شرایع الاحکام، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۸؛ محمود عبداللهی، مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، انتشارات جامعه مدرسین، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ حسن امامی، حقوق مدنی، ج ۲، ص ۱۶۶.
۳۵. محمود عبداللهی، پیشین، ص ۲۹۵.
۳۶. مجموعه سخنرانیها و مقالات هشتمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۱۰۷.
۳۷. همان، ص ۱۰۶.
۳۸. همان.
۳۹. مراجعه شود به رساله های عملیه مراجع تقلید، بخش معاملات بانکی.
۴۰. امام خمینی، پیشین، ج ۱، ص ۵۹۹، القول فی القرض؛ دکتر امامی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۳.
۴۱. محقق حلی، پیشین، ج ۲، ص ۶۷.
۴۲. موسی غنی نژاد، «بحثی در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۵-۱۶، ص ۳۳۴.
۴۳. موسی غنی نژاد، «تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۲، ص ۳۲۱.
۴۴. موسی غنی نژاد، «بحثی در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۵-۱۶، ص ۳۳۷.
۴۵. همان، ص ۳۳۲.
۴۶. شیخ حر عاملی، پیشین، ج ۱۳، ص ۷۴، حدیث ۵.



۴۷. کلمه «طعام» در زبان عربی به دو معنای عام و خاص به کار می رود: گاهی به معنای مطلق خوراکی و گاهی به معنای خصوص گندم استعمال می شود. در این روایت معنای خاص مراد است.
۴۸. یوسف قرضاوی، فقه الزکاة، ج ۱، ص ۲۶۴.
۴۹. ابی داود، سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۷۲.
۵۰. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، باب الحکرة والاسعار، حدیث ۱۶.
۵۱. شیخ حر عاملی، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۱۷، حدیث ۱.
۵۲. الهندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۵۵۳.
۵۳. ابن شیه، تاریخ المدینه المنوره، دارالفکر-بیروت، ج ۳، ص ۱۰۲۱.
۵۴. موسی غنی نژاد، «بחי در مبانی معرفتی تفاوت ربا و بهره بانکی»، نقدونظر، شماره ۱۵-۱۶، ص ۳۳۲.
۵۵. مجمع البحرین، واژه مال.
۵۶. شیخ حر عاملی، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۱۴، حدیث ۶.
۵۷. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۵.
۵۸. سید رضی، نهج البلاغه، نامه حضرت امیرالمؤمنین به مالک اشتر.
۵۹. مراجعه شود به حدیث ۳ و ۵ که در صفحات قبل گذشت.
۶۰. شیخ صدوق، توحید صدوق، ص ۳۸۹ و ۳۹۰.
۶۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۶۶، حدیث ۶.
۶۲. شیخ حر عاملی، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۷۱، حدیث ۴.
۶۳. همان، ص ۴۷۱، حدیث ۲.
۶۴. همان، ص ۴۷۰ و ۴۷۱، احادیث ۱، ۳ و ۵.
۶۵. همان، ص ۳۹۹، حدیث ۲.
۶۶. همان، ص ۳۹۹، احادیث دیگر این باب.
۶۷. نوری، مستدرک الوسایل، ج ۱۳، ص ۲۴۹، حدیث ۳.
۶۸. شیخ حر عاملی، همان، ص ۴۶۲، حدیث ۲.
۶۹. همان، ص ۴۶۳، حدیث ۱.
۷۰. همان، ص ۴۶۱ تا ۴۶۴.
۷۱. دکتر عبدالرحمن فهمی محمد، صنع السکه فی فجر الاسلام، قاهره-مصر، ص ۳۵.
۷۲. سورة بقره، آیات ۲۷۵-۲۸۰.

